

# نبرد خلق

مجازات سرلشگر  
علی صیاد شیرازی  
صفحه ۱۶

کارگران همه کشورها  
متحد شوید

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

NABARD - E - KHALGH No 167 .21 April 1999  
\$ 1 , 2 DM , 7 Fr

شماره ۱۶۷ دوره چهارم سال پانزدهم - اول اردیبهشت ۱۳۷۸  
آمریکا و کانادا ۱ دلار، آلمان ۲ مارک، فرانسه ۷ فرانک

## یادداشت سیاسی

اجلاس شورای ملی مقاومت ایران برگزار شد

شورای ملی مقاومت قطعنامه ای در ۱۲ ماده صادر کرد.

در صفحه ۲



طرح از فرنگیس

## اول ماه مه روز جهانی کارگران گرامی باد

یادداشت و گزارش

صفحه ۷

مأموریت زهرا شجاعی  
و حسن نیت کمپانیهای نفتی

صفحه ۳

خلافت اندیشه های اقتصادی  
چه گوارا

صفحه ۸

نگاهی از زاویه دیگر به مسأله زن

صفحه ۱۰

جنجال الیاکازان  
الیاکازان انسانی منفور،  
کارگردانی بزرگ

صفحه ۱۳

زنان در آمریکای لاتین  
پیشرفت از نابرابری به سوی برابری

صفحه ۳

آینده نقش از زنان دارد

خاطراتی از زندان

صفحه ۶

سال جدید که خامنه ای آن را سال خمینی نامیده و آخوند یزدی رئیس قوه قضائیه در نماز جمعه روز ۶ فروردین در توصیف این سال تاکید کرد که: «مقصود صرف نامگذاری نیست» و «دستگاههای حاکم کشور در همه فرصتها باید خط و راه و مشی خمینی را بروند» با تعطیل بی سابقه مطبوعات به مدت ۱۵ روز آغاز شد. سران رژیم برای یک آتش بس ۱۵ روزه توافق کردند. با این حال هر یک از سران باندها و جناحهای نظام ولایت فقیه از هر فرصتی برای حمله به طرف مقابل سود می جستند. هنوز چند روزی از انتشار مطبوعات نگذشته بود که خامنه ای طی نامه ای به رفسنجانی در مورد طرح پیشنهادی خاتمی برای برنامه سوم، اظهار نارضایتی کرد. او از این که بعضی موارد مورد نظرش در برنامه گنجانده نشده و بعضی نکاتی در برنامه وجود دارد که مورد توافق او نیست اظهار نارضایتی کرده و خواستار بررسی این امور به وسیله مجمع تشخیص مصلحت نظام شده است. خاتمی در ضد حمله خود روز ۲۹ فروردین با دو باره مطرح کردن موضوع قتلهای سیاسی اخیر اعلام نمود که در صورت ادامه اقدامات بعضی افراد حکومتی علیه دولت وی، دست به افشاگری خواهد زد و به دنبال این سخنان بسیاری از دسته بندیهای تشکیل دهنده «جبهه» ۲ خرداد خواستار آن شدند که خاتمی افشاگریهای خود را از هم اکنون شروع کند.

موضوع لغو انتشار روزنامه زن توسط دادستانی انقلاب اسلامی و احضار مدیر مسئول آن به دادگاه انقلاب اسلامی و صحبتهای آخوند یزدی در این باره، بر شدت وحدت تضادهای درونی رژیم افزوده است. به نظر می رسد در سال «خمینی» به جای برقراری راه و رسم خمینی، جناحهای تشکیل دهنده نظام ولایت فقیه به ناچار بر تضادهایشان وسعت و عمق هرچه بیشتری خواهند داد و در نتیجه شرایط برای برآمدهای هرچه بیشتر «جریان سوم» یعنی جنبش ترقیخواه مردم ایران که برای سرنگونی نظام ولایت فقیه مبارزه می کند، هرچه بیشتر مناسب می شود.

در ماه گذشته، رزمندگان دلیر مجاهد خلق، سرلشکر بسیجی، علی صیاد شیرازی را به هلاکت رساندند. صیاد شیرازی یک ارتشی فالانژ و حزب الهی بود و در سرکوب مردم کردستان نقش اول را ایفاء کرده است. وی پیرو دستورات خمینی در تصفیه و سرکوب پرنسپل انقلابی و مردمی ارتش نقش تعیین کننده داشت و در عملیات فروغ جاویدان به اعتراف خودش صدها رزمنده دلیر را به شهادت رسانده است.

بقیه در صفحه ۱۲

هرچه گسترده تر باد مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی

## اجلاس شورای ملی مقاومت ایران

صبح روز ۲۶ فروردین امسال، شورای ملی مقاومت که با حضور ۵۴۲ تن از ۵۷۰ عضو شورا برگزار شده بود. با تصویب یک قطعنامه ۱۲ ماده ای به کار خود پایان داد. (متن کامل این قطعنامه در همین شماره نبرد خلق چاپ شده است). در این اجلاس پس از گزارش مبسوط آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، پیرامون اوضاع کشور، بحث و بررسی پیرامون موقعیت رژیم، وضعیت جنبش مقاومت و جنبش اجتماعی مردم آغاز شد. در جریان این بحثها، اعضای شورا پیرامون مهمترین مسائل ایران به وحدت نظر رسیده و دیدگاههای خود را در قطعنامه ۱۲ ماده ای که به تصویب شورا رسید اعلام نمودند. در آغاز این اجلاس، مسئول شورا یاد و خاطره خانم مهناز جهانبانی، از اعضای شورا که در فاصله دو نشست شورا درگذشت، را گرامی داشت و اعلام یک دقیقه سکوت نمود. در این اجلاس مسئول شورای ملی مقاومت، نمایندگان جدید شورا در کشورهای انگلستان (خانم دولت نوروزی)، آلمان (خانم دکتر فرشته بلوچی)، ایتالیا (آقای ابوالقاسم رضایی) و هلند (خانم گلناز جواهری) را معرفی نمود.

دانسته است. شورا در بیانیه ۳۰ تیر ۱۳۷۵ خود اعلام نمود: «این شورا مقاومت قهرآمیز را - که به واقع از سوی رژیم تحمیل شده - راه اصلی براندازی این رژیم ضد ایرانی می داند و از بابت احتمال مصالحه پذیری و قابلیت انعطاف نظام ولایت فقیه دچار هیچ توهمی نیست. از همین روست که ارتش آزادیبخش را ابزار اصلی و معتبر برای سرنگونی رژیم با کمک مردم ستمدیده ایران تلقی می کند. با این همه، همچنان که مسئول شورا به کرات اعلام کرده است، اگر آخوندهای حاکم بر ایران و همدستانشان و همه آنهايي که به این رژیم نامشروع چشم دوخته اند، منکر حمایت اکثریت عظیم مردم ایران از این مقاومت هستند. می توانند بخت رژیم را در برابر شورای ملی مقاومت ایران در یک انتخابات آزاد برای ریاست جمهوری، براساس اصل حاکمیت ملت (و نه ولایت فقیه) یا در انتخابات مؤسسان، با تضمینهای کافی و تحت نظر ملل متحد، به آزمایش بگذارند. بنابراین باز هم تکرار می کنیم که این مقاومت خونبار توان و ظرفیت آن را هم دارد که برای اثبات مشروعیت خود و تعیین تکلیف نهایی با دشمن، به هر نوع آزمایش مسالمت آمیز از قبیل همه پرسی یا انتخابات آزاد با تضمینهای محکم بین المللی تن دهد تا عدم مشروعیت رژیم ضد بشری را در تمامیتش به همگان اثبات کند.»

۸- شورای ملی مقاومت ایران معیار تشخیص استحاله طلبان قلابی از اصلاح طلبان واقعی را تحمیل کردن انتخابات آزاد بر اساس اصل حاکمیت مردم به رژیم می داند. پس خاتمی یا هر کس دیگری که مدعی اصلاح طلبی است، باید در سرفحوه برنامه خود برنهی ولایت فقیه و ضرورت برگزاری انتخابات آزاد تکیه کند. کسانی که با شیادی، اعتراضات سیاسی و حرکات نظامی جنبش مقاومت را همسویی با «انصار حزب الله» و در جهت تقویت جناح غالب رژیم اعلام می کنند، ردیالان در پی کتمان همین حقیقت اند.

۹- بنابر همه تجارب جهانی، رفوم و اصلاح واقعی در هماهنگی با اپوزیسیون انقلابی و با تکیه به این نیرو صورت می گیرد. رفومیست واقعی، در مبارزه علیه استبداد مذهبی، با شورای ملی مقاومت همسوست.

بقیه در صفحه ۹

فریبکار هرگز اهل اصلاحات و ایجاد رفوم نبوده و نیست.

خاتمی که به عنوان دست پرورده و شاگرد بهشتی مورد توجه و عنایت ویژه محافل استعماری است، بارها به صراحت اعلام کرده که به ولایت خامنه ای وفادار است و آن را «منتسب به وحی» می داند، حال آن که لازمه رفوم در نظام جبار مذهبی حاکم بر کشور، حذف ولایت فقیه یا دست کم خلع ید عملی از وی فقیه است. ۶- اینکه که ۲۰ سال از عمر ننگین نظام استبداد مذهبی می گذرد، بر همگان ثابت شده است که این نظام، به دلیل تضاد آشتی ناپذیرش با حاکمیت مردم و حقوق شهروندان، اراده و ظرفیت رفوم، گشایش، اصلاح و استحاله ندارد. بنابراین گسستگیهای ناشی از دوره پایانی این رژیم، نشانه گشایش و استحاله نیست. تحولات و رویدادهای دوره ریاست جمهوری خاتمی هم نشان داده که باند او نه می خواهد و نه می تواند به رفوم سیاسی دست بزند. هدف واقعی این باند چیزی جز طولانی تر کردن عمر همین رژیم پیرامون «عمود خیمه نظام» نیست. تلاشهای مذبحخانه آنها در جهت آن است که ناراضیها را کنترل کنند، از فوران خشم مردم و طغیان اجتماعی جلوگیری نمایند و به ویژه با جایگزین دموکراتیک و نیروهای سرنگون کننده رژیم نامشروع ارتجاعی به مقابله بپردازند. هم از این روست که پروژه قلابی رفوم خاتمی ابتدا با شعارهای «جامعه مدنی» و «قانون گرایی» به میدان می آید، ولی بعد، از تعبیر «قانون یعنی دفاع از ولایت فقیه» سر درمی آورد؛ از حضور مردم در صحنه سخن می گوید، ولی در عمل صرفاً به کسب سهم بیشتری از قدرت و مشارکت در دستگاههای حکومتی چشم دوخته است. به این ترتیب استحاله گر قلابی و مدعی عوام فریب رفوم، با قصد «مشارکت قانونی» در قدرت، مترصد این است که با حذف مقاومت از صحنه، خود را عامل تثبیت نظام ولایت فقیه نشان دهد تا مورد عنایت «اراده برتر» قرار گیرد.

چنین است که خاتمی، لاجوردی را «خدمتگزار مردم» و صیاد شیرازی را «سرباز فداکار اسلام و فرزند برومند ایران» می نامد؛ در تمامی زمینه های اساسی سرسپردگی خود را به ولایت خامنه ای اعلام می کند و بر قتلهای سیاسی و کشتار نویسندگان و روشنفکران سرپوش می گذارد. در دوره او شکنجه و اعدام و تجاوز به حقوق انسانها و اعمال مجازاتهای وحشیانه بی مانند سنگسار افزایش یافته است؛ نه تنها کوچکترین گامی در جهت رفع تبعیض و لغو حجاب اجباری زنان برداشته نشده، بلکه دو قانون مهم تبعیض گرایانه - جداسازی جنسی در امور پزشکی و منع رسمی دفاع از برابری زن و مرد - در مجلس رژیم به تصویب رسیده و شورای عالی انقلاب فرهنگی، که تحت ریاست شخص او قرار دارد، با رد کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض از زنان، تصویب آئین نامه گسترش حجاب و عفاف، تشکیل شورای اسلامی کردن دانشگاهها و تصویب آئین نامه کنترل اسباب بازیها، تجاوز سیستماتیک به حقوق زنان و کودکان را ادامه داده است. خاتمی هرچند در تبلیغات انتخاب خود را مدیون آرای جوانان قلمداد می کند، در عمل نه تنها حداقل خواستهای آنان را تأمین نکرده، بلکه اساساً آنها را در معرض تضییقات و تحمیلات بیشتری قرار داده است. بزرگترین قربانیان فقر و بیکاری و اعتیاد در رژیم آخوندها همین نسلهای جوانی هستند که می بایست بزرگترین سرمایه های آینده این میهن ستمدیده باشند.

۷- جنبش مقاومت براساس تشخیص درست واقعیت موجود از ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ به بعد، مقاومت قهرآمیز برای رسیدن به آزادی و حاکمیت مردمی در برابر استبداد خون آشام مذهبی را راه اصلی

## قطعنامه شورای ملی مقاومت

۲۵ فروردین ۱۳۷۸

۱- تجزیه و تحلیل شرایطی که بر میهن ما حکمفرماست، نشان می دهد که در نظام استبداد مذهبی حاکم، اقتصاد ایران به وضع بحرانی بی سابقه یی رسیده است. وخامت روزافزون وضع معیشت و زندگی مردم، کاهش شدید قدرت خرید خانوار، سقوط بی سابقه ارزش برابری ریال به میزان ۶۰ درصد در سال ۷۷، کسری کلان بودجه کشور، گسترش فقر و بحران بیکاری، چپاول و غارت مردم ایران به وسیله ایادی رژیم در بازار و در شرکتها و نهادهای دولتی، حراج منابع نفت و گاز کشور با عقد قراردادهای خائنه از طرف دولت خاتمی، بیسنگر بن بست کامل و بحران ساختاری اقتصاد ایران تحت حاکمیت آخوندهاست.

۲- در سال ۷۷ تضادهای درونی جناحهای شریک در حاکمیت تشدید شد و در درگیری دو جناح اصلی، هر اقدام از سوی یک جناح، با مقابله جویی جناح دیگر روبرو می شد. کار به جایی رسید که باند خامنه ای نسبت به «خطر سرنگونی نظام» بر اثر بالاگرفتن این تضادها به کرات هشدار داد و باند خاتمی در مقابل، بارها تاکید نمود که «خاتمی آخرین شانس نظام» شمرده می شود و برنده نهایی این مخاصمات درونی، «در بیرون نظام» است.

انتخابات مجلس خبرگان، برلاشدن نقش جنایتکارانه وزارت اطلاعات در قتلهای سیاسی اخیر و نیز انتخابات «شوراهای اسلامی» بر شدت و حدت این تضادها به طور مستمر افزوده است.

بالاگرفتن جنگ جناحها، محصول تضاد آشتی ناپذیر مردم با نظام ولایت فقیه و ناتوانی و بن بست کل رژیم ارتجاعی پس از وقوع سومین شقه در رأس آن است؛ رژیمی که ضربات و تهاجمهای سیاسی و نظامی مقاومت آن را از این پیش تر شقه و بی آینده کرده و به بن بست رسانده بود، وگرنه می توانست ماند رژیم شاه (در سال ۱۳۴۱) با مانورهای فریبکارانه خود را برای یک دوران از بن بست بیرون بکشد و تثبیت کند.

۳- اکنون، با گذشت نزدیک به دو سال از دوره ریاست جمهوری خاتمی، در باره چشم انداز مخاصمات فزاینده درون رژیم با بقی می توان گفت که ولی فقیه، اگر نخواهد تن به تسلیم دهد و از هژمونی خود دست بردارد، باید قبل از پایان یافتن دوره ریاست جمهوری خاتمی به تعیین تکلیف قطعی مبادرت کند. این تعیین تکلیف، به دلیل فقدان هرگونه راه حل سیاسی، مستلزم به کار بردن راه حلهای خضونت آمیز و توسل به شیوه هایی است که مورد استفاده خمینی قرار می گرفت.

به هر حال، اوضاع از هر طرف که بچرخد، چشم انداز نهایی چیزی جز سرنگونی رژیم ولایت فقیه نخواهد بود. بنابراین باید مرحله کنونی را مرحله سرنگونی رژیم اعلام نمود. از همین رو بار دیگر تاکید می کنیم که حمایت و پشتیبانی از ارتش آزادیبخش و پیوستن به صفوف این ارتش میهنی برای نیل به آزادی و حاکمیت مردم یک وظیفه عاجل ملی است.

۴- سه سره شدن رژیم، پدیده جدیدی در جامعه به وجود آورده که هر روز ابعاد گسترده تری می یابد. این پدیده، فعال شدن پایه اجتماعی جنبش مقاومت سازمان یافته است که در پیوند با جایگزین دموکراتیک، ناقوس مرگ رژیم را به صدا درآورده است و آخوندهای حاکم را دچار وحشت و استیصال کرده است.

۵- در سال ۷۷ ماهیت و نقش خاتمی، که از این پیش تر توسط شورای ملی مقاومت خاطر نشان شده بود، بیش از پیش آشکار شد و به اثبات رسید که این آخوند

## مأموریت زهرا شجاعی و حسن نیت کمپانیهای نفتی

### — زینت میرهاشمی

در اسفند ماه سال گذشته، زهرا شجاعی، مشاور خاتمی و رئیس «مرکز امور مشارکت زنان» در نهاد ریاست جمهوری اسلامی دو سفر به یونان و آمریکا انجام داد. سفر زهرا شجاعی به یونان در نیمه اول اسفند ۷۷ انجام گرفت. او طی این سفر تا آنجا که توانست واقعیهایی موجود در ایران را لاپوشانی کرد و مشتکی دروغ تحویل رسانه های جمعی و کسانی که با آنها ملاقات نمود داد. روز ۱۱ اسفند در ملاقات با نمایندگان سازمانهای غیر دولتی زنان یونان گفت که: «در ایران هیچ محدودیتی برای زنان در انتخاب شغل وجود ندارد.» (خبرگزاری رژیم ۱۱ اسفند ۷۷). در این ملاقات که خانمها کاترین کوزتاوارا (نماینده جنبش دموکراتیک زنان)، رنا لامپسی (از سندیکای حقوق زنان)، نیکی روبانی (از شبکه اروپایی زنان) و نورا کاتسکی (نماینده پارلمان یونان) حضور داشتند. زهرا شجاعی با سوء استفاده از عدم اطلاع آنان از حیلہ گری آخوندها مدعی شد که «تعداد نامزدهای زن در انتخابات اخیر شوراهای اسلامی، ۴۰ درصد نسبت به انتخابات مجلس پنجم افزایش داشته است» (خبرگزاری رژیم - ۱۱ اسفند ۷۷). می بینیم که در مورد اول وی یک دروغ بزرگ گفته و در مورد دوم به سبک آخوندها یک مغلط آشکار نموده است و فیصل را با فنجان مقایسه کرده است. زهرا شجاعی روز ۱۳ اسفند ۷۷ باخانم آتاکارمانو (عضو پارلمان اروپا و کمیته مرکزی حزب حاکم «پاسوک» و دبیر بخش زنان این حزب) ملاقات نمود و با وی در مورد تاسیس یک «کمیته مشترک زنان ایران و یونان» یک موافقتنامه امضا کرد. زهرا شجاعی در همین ملاقات در پاسخ به سؤال خبرنگاران به دروغ مدعی شد که «زنان در ایران به طور فعال در زمینه های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی مشارکت دارند.» (خبرگزاری رژیم - ۱۳ اسفند ۷۷). در همان زمان که مشاور خاتمی در یونان از شرکت زنان در همه ی امور حرف می زد، خود خاتمی در مراسم فارغ التحصیلی دانشجویان «دانشگاه الزهراء» که یکی از نمونه های جداسازی زن و مرد در ایران تحت حکومت جمهوری اسلامی است نسبت به «سستی بنیاد خانواده» هشدار داد و گفت «رشد در متن جامعه تحقق می یابد و در خانه ماندن زن نباید به معنای جدا ماندن وی از فرایند رشد تلقی شود.» (خبرگزاری رژیم - ۱۱ اسفند ۷۷). خاتمی «در خانه ماندن زنان» در ایران را که یک حقیقت آشکار است را توجیه می کند و زهرا شجاعی از «مشارکت فعال» زنان ایران در همه ی امور دم می زند. زهرا شجاعی چند روز پس از بازگشت از یونان، عازم نیویورک می شود. وی روز ۲۰ اسفند ۷۷ سال قبل به منظور شرکت در اجلاس «کمیسیون مقام زن در ملل متحد» به آمریکا می رود تا «گزارش ملی زنان» در جمهوری اسلامی را به این کمیسیون ارائه دهد. چهل و سومین کمیسیون مقام زن از ۱۰ اسفند ۷۷ با شرکت نمایندگان کشورهای عضو ملل متحد، کارشناسان کشورهای عضو و سازمانهای غیر دولتی به ریاست خانم «پاتریسیا فلورا» ازآلمان آغاز به کار کرد. از طرف رژیم در جلسات اولیه این کمیسیون «پیمانہ هسته ای» رئیس اداره امور اجتماعی، بین المللی و زنان وزارت امور خارجه شرکت می کرد. وی بدون آن که به آپارتاید جنسی در ایران اشاره کند، بدون این که از حجاب اجباری و خانه نشینی زنان ایرانی حرفی بزند، بدون این که اعلام کند که زنان متأهل برای گرفتن کار و رفتن به مسافرت به اجازه شوهرانشان نیاز دارند، مشتکی حرفهای کلی و چند اقدام بهداشتی را به عنوان

اقدامات جمهوری اسلامی در جهت انجام تهمداتی که در کنفرانس پکن سپرده است، برشمرد. مثلاً از «مایه کوبی دختران دانش آموز برای جلوگیری از تولد کودکانی با بیماریهای مادرزاد» خبرگزاری رژیم - ۱۴ اسفند ۷۷) و «برگزاری کارگاههای آموزشی در مورد بهداشت دختران، بالا بردن آگاهی دختران از عواقب رشد سریع جمعیت» (همانجا) و چند قلم اقدام مشابه دیگر به عنوان اقداماتی که در «طرح ملی زنان جمهوری اسلامی» آورده شده، حسرت زد. پس از ورود زهرا شجاعی به آمریکا، وی یک سلسله ملاقاتها انجام داد و تا توانست ادعاهای دروغ مطرح کرد. مثلاً به خبرنگار یک روزنامه اتریشی گفت «از لحاظ قانونی هیچ زنی برای فعالیت شغلی خود به موافقت همسرش نیاز ندارد» (روزنامه اتریشی استاندارد - ۲۴ اسفند ۷۷) یا در دیدار با خانم «آنجلاینکه» دستیار دبیر کل ملل متحد در امور اجتماعی و اقتصادی از درصد حضور زنان در دانشگاهها - امری که هیچ ربطی به سیاستهای تبعیض رژیم ندارد - حرف زد و گفت که زنان در انتخابات «شوراهای اسلامی» حضور چشمگیر داشته اند، بدون این که حرفی از نسبت زنان کاندیدا به مردان و یا نسبت زنان انتخاب شده به مردان اشاره ای کند. زهرا شجاعی همچنین در روز ۱۶ اسفند ۷۷، در ملاقات با خانم نفیسہ صدیق، مدیر اجرایی صندوق جمعیت ملل متحد باز هم انتخابات «شوراهای اسلامی» را به رخ کشید بدون این که از انبوه قوانین تبعیض آمیز حرفی بزند. بدون این که از تصویب دو قانون تبعیض آمیز در سال گذشته (قانون جداسازی جنسی در امور درمانی و قانون منع رسمی دفاع از برابری زن و مرد) و دهها اقدام دیگر جمهوری اسلامی علیه زنان حرفی به میان آورد.

فعالیتهای زهرا شجاعی در کمیسیون مقام زن ملل متحد، چیزی جز به هم بافتن مشتکی دروغ نبود. اما مأموریت وی به همین جا خاتمه نمی یابد. در واقع باید گفت که کار اصلی او چیز دیگری بوده است. روز ۲۷ اسفند ۷۷ خبرگزاری رویتر از واشنگتن این خبر را مخابره نمود که «در مراسمی در یک هتل که چند چهار راه دورتر از کاخ سفید می باشد و توسط مجله «بیدل» ایست این سایت، با حضور ۸۰ نفر برگزار شد، زهرا شجاعی و یک سناتور آمریکایی، یک سفیر سابق آمریکایی، یک عضو وزارت خارجه و مدیران شرکتهای نفتی حضور داشتند، پس معلوم می شود که حضور زهرا شجاعی در آمریکا به شرکت در کمیسیون مقام زن ملل متحد محدود نبوده بلکه مذاکره با شرکتهای نفتی نیز در دستور کار بوده است. در این مراسم رابرت پلپترو که قبلاً معاون وزیر امور خارجه آمریکا در امور خاور نزدیک بوده و اکنون سرپرست گروه دوستی آمریکا و ایران [بخوانید رژیم] است، تا آنجا که توانست تلاش نمود تا با وارونه جلوه دادن اوضاع ایران از خاتمی تمجید کند. پلپترو از کسانی است که نقش زیادی برای نزدیک شدن دولت آمریکا به رژیم دارد. وی اصلاً از حمله به «تورستهای آمریکایی» حرفی نزد و در مقابل گفت «تعداد آمریکائیهایی که از ایران دیدار می کنند بعد از دعوت رئیس جمهور خاتمی برای گفتگو بین تمدنها افزایش یافته است. اما ما خواهان افزایش این گفتگو تا سطح نمایندگان کنگره هستیم» (خبرگزاری رژیم - ۲۷ اسفند ۷۷).

در این مراسم حرف اصلی را سخنگوی یک شرکت نفتی می زند. به گزارش رویتر «رادنی مک آلستر» سخنگوی شرکت نفتی کونوکو که از جمله شرکتهای نفتی آمریکایی که «علاقه زیادی به سرمایه گذاری در بازار سودآور انرژی ایران دارد، نیز از روابط بهتر بین ایران و آمریکا پشتیبانی کرد و گفت، در حالی که اقلیت کوچکی از آمریکائیها هنوز با ایران دشمنی دارند، اکثریت آنها خواهان روابط خوب با ایران هستند. او از شجاعی خواست به خاتمی بگوید به راه خود ادامه دهد و به حسن نیت آمریکائیها مطمئن باشد.»

## زنان در آمریکای لاتین

### پیشرفت از نابرابری به سوی برابری

منبع: فصل نامه تاریخ معاصر

نویسنده: مالاتون

مترجم: لیلا

همچنان که به انتهای قرن معاصر نزدیک می شویم، شاهد شکل گیری عناصر پایه ای دموکراسی مانند انتخابات آزاد و قانون مداری در تمامی کشورهای آمریکای لاتین بوده ایم. باین حال دسترسی به حقوق دموکراتیک و آزادی برای همه شهروندان یکسان نبوده است. دستیابی به حقوق زنان، که بیشتر از نیمی از جمعیت این منطقه را تشکیل می دهند، نیازمند تحولاتی بنیادی و فوری می باشد. زنان یک سوم نیروی کار آمریکای لاتین را تشکیل می دهند. در بسیاری از این کشورها نیمی از دانشجویان دانشگاهها زن هستند و ۱۶ درصد از کرسیهای مجلس ملی را زنان در دست دارند. دولتها برای رسیدگی به امور مربوط به زنان تشکیلات خاص دولتی ایجاد کرده اند. بسیاری از قوانین که سبب تبعیض جنسی می گشته اند را تغییر داده اند. و سیاستهای جدیدی برای بهبود وضع زندگی زنان ایجاد کرده اند. باین حال بسیاری از این قوانین و سیاستها به طور ناقص به مورد اجرا گزارده شده و یا شامل حال تنها گروه کوچکی از زنان گشته است. موقعیت زنان بنابر وضعیت اقتصادی - اجتماعی، وضعیت خانوادگی، رنگ پوست و غیره ... متفاوت است به همین جهت پیشرفت در دستیابی به برابری در آمریکای لاتین مابین زنان از طبقات گوناگون ناموزون است.

### روش جدید سیاسی

اگرچه از سالهای ۱۹۷۰ حضور سیاسی زنان در آمریکای لاتین تدریجاً افزایش یافته است اما هنوز تعداد آنها به آن حد که باید در انتخابات و یا عضویت آنها در احزاب باشد، نرسیده است. زنان تاریخاً از راههای گوناگونی توانسته اند به قدرت سیاسی دست یابند.

### بقیه در صفحه ۴

جالب این است که هم زهرا شجاعی و هم نماینده این کمپانی نفتی در دروغگویی وجه مشترک دارند. رادنی مک آلستر می گوید که اکثریت آمریکائیها خواستار رابطه با رژیم هستند و اصلاً از بیانیه اکثریت نمایندگان کنگره آمریکا در محکومیت رژیم حرفی به میان نمی آورد. حرف اصلی او به زهرا شجاعی، همان پیام «حسن نیت» کمپانیهای نفتی به خاتمی است که مأموریت رساندن این پیام را زهرا شجاعی به عهده می گیرد. واقعیت این است که هم خاتمی، هم زهرا شجاعی و هم افرادی مثل رابرت پلپترو و سخنگویان کمپانیهای نفتی می دانند که در جمهوری اسلامی ایران یک آپارتاید جنسی کامل حاکم است. در اینجا نیز سخن از اتحاد ارتجاع و امپریالیسم و فریبکاری آنان برای غارت و چپاول مردم ایران است. پس از بازگشت زهرا شجاعی از نیویورک وزیر آموزش و پرورش کابینه خاتمی روز ۱۵ فورردین امسال یک دستورالعمل تبعیض آمیز دیگری نیز صادر نمود و اعلام کرد که «حضور معلمان زن بر سر کلاس پسران بالاتر از ۱۰ سال ممنوع است ... و تدریس معلمان مرد برای دختران نیز ممنوع است». آن دسته از رسانه های گروهی که در موارد زیادی برای حمایت از خاتمی از کاه کوهی می سازند، در این گونه موارد ترجیح می دهند موضوع را به سکوت برگزار کرده و یا به سادگی از کنار آن بگذرند. □

## زنان در آمریکای لاتین

## پیشرفت از نابرابری به سوی برابری

بقیه از صفحه ۳

شانس دست یابی به مدارج تصمیمگیری در سازمانها، بیشتر در رده های پایین تر بوده و یا در وزارتخانه هایی که پستی کمتری داشته اند و همچنین خارج از شهرهای بزرگ. بسیاری از زنان مقام خود را از طریق همسران، پسران و یا برادران خود که دارای مقامات بالا هستند، به دست آورده اند.

در سالهای ۱۹۹۰ تغییراتی اساسی در این الگوی سنتی ایجاد گشت. زنان در آرژانتین، کوستاریکا و گواتمالا جایگاه های نخست در لیست بسیاری از احزاب سیاسی را به خود اختصاص دادند. یک زن رئیس مجلس پرو شد و زنانی دیگر در رأس وزارتخانه های مهم قرار گرفتند. برای مثال در شیلی وزیر دادگستری و در مکزیک وزیر امور خارجه. در این دوره دولتها، گام های بزرگی برای حضور زنان در مراکز تصمیم گیری برداشتند و در نتیجه فشارها و تلاشهای زنان سیاستمدار و جنبشهای زنان، در آرژانتین، بولیوی، برزیل، کوستاریکا، جمهوری دومینیک، اکوادور، پرو و ونزوئلا قوانین ملی به تصویب رسید که بر طبق آن احزاب سیاسی باید ۲۰ تا ۴۰ درصد از کاندیداهای خود را برای زنان رزرو کنند. عملی گشتن سیستم سهمیه بندی بستگی به روش احزاب سیاسی هر کشور و سیستم انتخاباتی آنها دارد. سیستم سهمیه بندی در سیستمهای انتخاباتی لیست بسته، که در آن رای دهندگان به کل لیست ارائه شده از طرف احزاب رای می دهند و نه به کاندیداهای فردی و معمولاً رهبر حزب کاندیداهای لیست خود را تعیین می کنند، کاندیداهای انتخاباتی تشویق می شوند که با یکدیگر همکاری کرده و برای حزب خود رای به دست آورند. در آرژانتین که سیستم لیست بسته و قانون سهمیه بندی در سال ۱۹۹۱ به تصویب رسید، تعداد زنان در مجلس ملی به ۲۸ درصد افزایش یافت، یعنی بالاترین درصد در تمامی کشورهای آمریکای لاتین. اما از طرفی دیگر لازم است مکانیزم مؤثری برای کنترل وجود داشته باشد که احزاب سیاسی وادار به رعایت سیستم سهمیه بندی گردند. در سال ۱۹۹۳، در آرژانتین، رهبران حزبی مرد، در لیست خود سهمیه بندی را رعایت نکردند، زنان شکایت خود را به دادگاه بردند و در آنجا شکایاتشان بی مورد اعلام گشت.

در برزیل سیستم سهمیه بندی ایجاد مشکلات بیشتری کرده است زیرا سیستم انتخاباتی لیست باز بوده و احزاب سیاسی نیز از دیسپلین کافی برخوردار نبوده اند. به همین جهت در انتخابات سال ۱۹۹۸ احزاب سیاسی نتوانستند از سهمیه بندی حداقل ۲۵ درصد زن استفاده کنند در سیستم لیست باز برزیل همچنین رقابت بین کاندیداهای یک حزب ممنوع است. زنان به دلیل این که در احزاب نسبتاً جدیدتر هستند، به جهت کمبود منابع و بودجه، از همدیفهای مرد خود شکست می خورند و به همین جهت تعداد نامزدین زن در انتخابات اکثر برزیل نزول کرد. زنان قانونگذار با این حال توانسته اند با ایجاد اتحاد سیاسی بین چندین حزب در اطراف نیازهای مشخص و فوری خود از قبیل اعمال خشونت و غیره... سازماندهی کرده و آسانتر قادر به تصاحب قدرت گردند.

کشورهای آمریکای لاتین در دهه گذشته اقدام به اصلاحات بزرگی در زمینه دستیابی زنان به حقوق برابر با مردان چه در خانواده و چه قوانین اساسی، کرده اند. در مورد قانون کار از زمانهای پیش به زنان حق ترک موقت کار به دلیل زایمان داده شده است و

صاحبان کار نمی توانند زنی را به دلیل وضع حمل از کار برکنار کنند. بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین از فعالیتهای سازمان ملل جهت حذف تبعیض علیه زنان استفاده و پیروی کرده اند. اما با این حال در بسیاری از این کشورها قوانینی که با برابری جنسی ضدیت دارند هنوز بر جای خود باقی مانده اند. در تمامی این کشورها به غیر از شیلی، کوبا، مکزیک و ونزوئلا زنان از به دست گیری برخی از شغلها محروم هستند. برای مثال کارکردن در شب، داشتن کارهای خطرناک و مضر برای سلامت، حمل وسایل سنگین، کار در معادن و در کارخانه های تولید کننده مشروبات الکلی سازی برای آنها ممنوع است. در بسیاری از این کشورها تجاوز به زنان به منزله تجاوز به رسوم و سنتهاست و نه تجاوز به شخص که این معنا را می دهد که هدف قانون، حمایت از سنتهاست و نه از افرادی که مورد تجاوز قرار میگیرند. در این کشورها تنها تجاوز به زنان به اصطلاح «پاک» جرم به حساب می آید. به غیر از کوبا، در تمام کشورهای آمریکای لاتین سقط جنین جنایت محسوب می شود و بسیاری از آنها سقط جنین را تنها زمانی که برای حفظ جان مادر ضروری باشد، مجاز می دانند. در برخی از کشورها نیز تنها زمانی که به زن تجاوز شده باشد اجازه سقط جنین می دهند. اما سقط جنین قانونی که در کلینیکهای عمومی صورت می گیرد، مورد استفاده زنان طبقه پایین قرار می گیرد. زنان طبقه متوسط و بالا می توانند از پزشکان خصوصی در کلینیکهای مجهز و پاکیزه استفاده کنند. در مورد زنان فقیر وضعیت طور دیگری است.

با وجود این که زنان زیادی به خاطر تخلف از قانون سقط جنین دستگیر شده اند، اما این عمل ادامه دارد و بسیاری از این مراکز به طور زیرزمینی عمل می کنند. سالیانه میلیونها زن که در کشورهای آمریکای لاتین تحت این عمل قرار میگیرند باید تحت شرایط بسیار نامناسب غیر بهداشتی و خطرناک، عمل کنند و بدینگونه است که زنان تحت ریسک ابتلا، به انواع بیماریهای عفونی و زنانه قرار می گیرند که این خود از مهمترین دلایل عقیم شدن زنان در این سوی جهان است.

بنابراین می بینیم که در کشورهای آمریکای لاتین، مسأله فقدان قوانین ضد برابری نیست، این قوانین موجودند تنها به کارگیری آنهاست که نابرابر است. امروز اکثر جنبشهای زنان در تلاش متداوم برای آگاهی بخشیدن به دیگر زنان نسبت به حقوق قانونی خود و تربیت وکلای قضاتی که به مسائل زنان حساسیت لازم را نشان دهند، هستند و نشانه امید بخش آن که بسیاری از زنان در رشته های مختلف قضایی تحصیل می کنند و هر روز تعداد بیشتری از زنان به حرفه وکالت روی می آورند. در بسیاری از این کشورها، تقریباً نیمی از دانشجویان در این رشته زن هستند. زنان هم اکنون ۴۵ درصد مسندهای قضاوت را در این کشورها به دست دارند اما فقط ۲۰ درصد از قضات در دادگاههای تجدیدنظر و تقریباً صفر در صد دادگاه عالی، زن هستند. ۱۵ کشور آمریکای لاتین دارای دفاتر حقوق بشری هستند و ۶ کشور از این جمع (کلمبیا، کوستاریکا، السالوادور، گواتمالا، مکزیکو و پرو) دارای دفاتر حقوق بشر مخصوص زنان می باشند. این دفاتر به کارهای مربوط به زنان از قبیل شکایات آنها، موارد کاری، تحصیلی، آموزشی و همچنین در جهت آگاهی بخشیدن به آنها و از طرفی دیگر حساس کردن قضات به امور زنان و حساس کردن مراجع قانونی به وضعیت زنان فعالیت می کنند. این مراکز همچنین قوانین نابرابر را در دادگاهها زیر سؤال برده و در راه اصلاح و ترمیم آنها فعالیت می کنند. در این موارد مشکل تنها تغییر قوانین قدیمی نیست بلکه باید قوانینی که بر پایه سنت و فرهنگ تدوین شده اند نیز تغییر یابند.

مبارزه بر علیه خشونت نسبت به زنان در کشورهای آمریکای جنوبی، خشونت خانوادگی نسبت به زنان امری بسیار رایج است. طبق شواهد آماری حدود ۵۰ درصد از تمامی زنان این کشورها توسط شوهران و یا پدران خود مورد خشونت قرار گرفته اند و این در مواقعی که زنان از جهات اقتصادی یا مقام اجتماعی جایگاه برابری با مردان ندارند. تشدید می یابد. زنان به جهت آن که در بازار کار از موقعیت پایین تر و کمتری از مردان قرار می گیرند، نه تنها حقوق کمتری دریافت میکنند بلکه در خانواده نیز تحت فشار بیشتر قرار می گیرند. در این کشورها، جدایی برای زن تحت تجاوز و یا مرد تجاوزگر هرگز یک راه حل و آلتزناتیو نیست. طبق یک بررسی توسط بانک توسعه در نیکاراگوئه، ۴۱ درصد از زنانی که فاقد درآمد شغلی هستند، مورد خشونت مردان قرار گرفته اند که این آمار در مورد زنانی که خارج از خانه کار میکنند، ۱۰ درصد می باشد.

تا سال ۱۹۹۷، ۱۲ کشور آمریکای لاتین قوانین جدیدی را وضع و به مورد اجرا گذاشته اند. سازمانهای غیر دولتی زنان نیز برای زنان پناهگاه هایی ایجاد کرده اند که از امکانات آموزشی و مراکز درمانی برخوردارند. اما به هر جهت به دلیل عدم اجرای قانون، کمبود امکانات و تمرکز بیشتر برای زنان شهری. اکثر زنان روستایی از این برنامه ها و امکانات محروم گشته اند. یکی از مهمترین تغییراتی که در سیاستهای گذشته نسبت به زنان ایجاد شده، ایجاد ایستگاههای پلیس زنان بوده است که اولین بار در سال ۱۹۸۵ و در برزیل بوده است. در این مراکز تنها افسران زن خدمت میکنند و آنها وظیفه رسیدگی به تخلفات خانوادگی، خشونت و تجاوز را به عهده دارند. امروزه در سراسر آمریکای لاتین صدها مرکز پلیس زن ایجاد گشته است. زنان پلیس قادر گشته اند به مردم بقبولاند که خشونت جرم است و در عین حال نقض حقوق بشر نیز می باشد. اما متأسفانه با وجود این مراکز، تعداد تخلفات فزونی یافته در حالی که تعداد مجرمینی که به مجازات می رسند، تقلیل یافته است. در برزیل آمار نشان می دهد که تنها یک سوم از شکایات که به دست زنان پلیس می رسد، مورد بررسی جدی قرار می گیرد و تنها حدود نیمی از همین یک سوم برای جرم خود مجازات می شوند. در شیلی، از هر ۵ شکایت فقط یک شکایت به محکوم شدن متهم منجر می گردد. در اکوادور، در اوایل سالهای ۱۹۹۰، تنها ۱۰ درصد افرادی که مرتکب خشونت جنسی شده بودند، دستگیر گشته و حدود نیمی از این تعداد مجازات گشته اند. بدین طریق در حالی که قربانیان خشونت هر روز احساس ضعف بیشتری می کنند، مرتکبین به دلیل در رفتن از زیر کیفر خشوندمتر می گردند. در این جا مشکل اساسی زنان دسترسی نداشتن به گواهی پزشکی ست زیرا تعداد مراکزی که مدارک آنها مورد قبول باشد بسیار کم و تعداد کارکنان زن این مراکز پزشکی نیز بسیار ناکافی است و امکان دسترسی زنان به گواهی پزشکی را مشکل می کند. ایستگاههای پلیس زنان نیز متأسفانه اغلب بی نظم و با کمبود بودجه مواجه هستند، ضمن این که شغل پلیسی برای زن در اداره پلیس شغلی بی اهمیت و فاقد پرستیژ می باشد.

زیرنویس:

• درباره نویسنده: مالاتون، استاد دانشگاه هاروارد و دارای دکترای علوم سیاسی می باشد. برای اطلاعات بیشتر از وضعیت زنان در آمریکای لاتین و سراسر جهان و ایجاد ارتباط، می توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:

<http://www.ipu.org/wmn-e/classif.htm>

## آینده نقش از زنان دارد

(۱)

گفتگوی خانم گلдіس واینگر با خانم مارگارت میچرلیش

## پدرهای درست حسابی

س: «الکساندر میچرلیش کتابی دارد به نام «در راه رسیدن به یک جامعه بدون پدر». منظورش از انتخاب این عنوان چه بوده؟ آیا معنایش این است که مردها می‌بایست بیشتر به پدر بودن توجه کنند و زنان می‌توانند در این امر به آنها کمک کنند؟ آیا مردها می‌بایست یاد بگیرند نقش پدری تازه ای را عهده دار شوند؟»

ج: او این کتاب را بر مبنای مشاهدات خودش به نگارش درآورد. می‌دید که آن جبروت پدرسالار و سایه اقتدار پدر به معنای سنتی اش دارد رو به زوال می‌رود. خوب، خود او هم در جامعه ای سخت اقتدارگر و مطیع بزرگ شده بود. در آن زمانها، به چشم من هم می‌آمد که جامعه ی آلمانی - حد میانگینش را می‌گویم - از جامعه ی دانمارکی که از دوران کودکی در خاطر داشتم به مراتب اقتدارمنش تر بود. این تفاوت حسابی به چشم می‌آمد.

مطمئناً خود همین سنت هم در به قدرت رسیدن مردی چون هیتلر در آلمان مؤثر بوده است. میچرلیش، با نوشتن کتاب نامبرده همین مسأله را مورد حلاجی قرار می‌دهد که نوع قدرت و هیبت پدرسالار، به شکلی که در دوران بچگی او بدیهی شمرده می‌شد، آشکارا دارد تغییر می‌کند و تحلیل می‌رود. روشن بود که با توجه به وضعیت کاری و گرفتاریهای جهان تکنیک و صنعت، جایگاه و مضمحل می‌شد و بدین ترتیب نقش و کارکرد پدر هم دیگر نمی‌توانست به صورت سابق سرمشق فرزندان قرار گیرد. اما در ضمن نوعی ناهمخوانی و گسستگی در جامعه وجود داشت: در همان حالی که پدر در پهنه کار و حرفه دیگر الگویی برای فرزندان محسوب نمی‌شد، در عرصه خانواده اما موقعیت او به صورت سابق باقی مانده بود. در این میدان همان سنتها و رفتارهای آمرانه و پدرسالارانه ادامه داشتند، منتها دیگر از آن باورمندی و برش پیشین برخوردار نبودند.

س: آیا وظیفه پدرها این است که به پدرها یاری دهند دوباره پدرهای درست و حسابی شوند؟

ج: معلوم نیست منظور از این اصطلاح «پدرهای درست و حسابی» چیست! اگر مقصود آن نوع پدرهایی است که طبق معمول سنواتی «آقا» و ارباب خانواده به شمار می‌روند و نسل من نمونه آنها را تجربه کرده، یعنی همان نقشی که از قرن‌ها پیش در مناسبات پدرسالاری ادامه دارد، اگر منظور چنین نقشی است که باید بگویم این نوع پدری کردن تحفه ای نیست که ما بخواهیم الگوی آن پایدار بماند. ما به پدرهایی که هر بار خودسرانه در باره نیک و بد امور رأسا تصمیم بگیرند، غرق سوء ظن و پیشداوری باشند، خشک مغزی و سختگیری نشان دهند و بر عقده های خود پافشاری نمایند، پاسخ رد می‌دهیم. از این قماش پدرها به اندازه کافی داشته ایم، بس است. امروزه ما به عنوان زن مایلیم ورای این حرفها، توجه عمومی را به مناسبات فی مابین مرد و زن در سلسله مراتب اجتماعی جلب کنیم. ما می‌خواهیم از آنچه به واقع در جامعه می‌گذرد گزارش دهیم و علیه انکار و کنار زدن زنان، علیه موازین اخلاقی دوگانه و تبعیض آلود مبارزه کنیم.

س: آیا ما زنان اصلاً تمایل داریم به مردان کمک کنیم که پدرانی بشوند با همان معنای مطلوب ما یا خیر؟

ج: همین جا بگذارید به یک نکته اشاره کنم: من به خاطر طرز بیان شعاری و تابلووارگی که به کار می‌برم دایم مورد حمله قرار می‌گیرم. منتها وقتی آدم سعی دارد وجود یک گرایشی را توضیح دهد، ناگزیر در برخی

زمینه ها به تعمیم دست می‌زند و تقریباً راه دیگری ندارد.

در موضوع رفتارها و ایستارهای پدران هم طبعاً بین زنان، به صورت فردی، تفاوت‌های نظری فراوان وجود دارد. ولی این یک واقعیت روشن است که تا به امروز - بنا به رفتار معمول - رسیدگی به امور نوزاد و طفل خردسال کاملاً به دوش مادر می‌افتد. و پدر - اگر اصلاً خودی نشان دهد - تازه بعدها به مثابه «مربی و تربیت کننده» کودک پا به میدان می‌گذارد، نه به عنوان پرستار و کسی که از همان اول به نوزاد رسیدگی میکند و او را تر و خشک می‌نماید. انجام دادن این خدمات کافی السابق صرفاً برعهده زن است. دست کم تاکنون فقط به ندرت پدرانی پیدا شده اند که از همان روز اول حاضر باشند در امر مراقبت و نگهداری بچه اشتراک مساعی نشان دهند و وظایفی به عهده گیرند.

## مادری کردن اقتضای طبیعت؟

س: آیا به جز خصوصیتها و خصلتهایی که اقتضای اجتماعی دارند، ویژگیهایی خاص جنس زن وجود دارد که آنها را برای مسالمت جویی و فی المثل برای مادری کردن مستعدتر می‌کند؟

ج: من که فکر میکنم زنان به این جهت سر به راهتر و بیشتر «مادرانه» هستند، چون هیچ راه دیگری برایشان باقی نمی‌ماند. به نظر من، ماها خیلی زیادی سر به زیر و اهلی هستیم و همین آشتی جویی زیاده از حد، به بیقراری و آشوب طلبی مردان میدان داده است. این گونه آنها توانسته اند یکته تازگی کنند و جنگها و دشمن جوییهای درونی و بیرونی خودشان را الی غیرالتهایه ادامه دهند. اجبار تکالیف شرعی و نقشیهای تحمیلی [اجتماعی] به صورتی عمل کرده که سر به راه بودن و مسالمت جویی زن مانند رفتاری معین و ایفای نقشی پنداشته شده که گویی برای او آفریده اند. زن، در اثر تعلیم و تربیتی که از قرن‌ها پیش دیده و تحت تأثیر انتظاراتی که همین طوری از وی داشته اند، آموخته است که حال و وضع کودکان خردسال را خوب حس کند و یا - مثال دیگر - خلق و خوی شوهرش را در نظر گیرد و مطابق حال و هوای متلون خانواده حاضر به خدمت باشد.

س: ولی مادری کردن که صرفاً ایفای یک نقش نیست. آیا وجود این خصلت اقتضای طبیعت است؟

ج: در این باره همچو اطمینان خاطر ندارم. رفتار انسان را نمی‌شود به این سادگی با رفتار حیوان مقایسه کرد. البته ابداً نمی‌خواهم منکر شوم که فی المثل نوع رابطه زنهای باردار با فرزندی که در شکم دارند، از رفتار پدرهای مربوطه با بچه متمایز است. وانگهی به نظر من این یک پدیده کاملاً طبیعی هم هست که آدم در حق یک موجود ناتوان مادری کند، یعنی رسیدگی و پرستاری نماید و با محبت باشد. منتها در صورتی که جامعه اهل تذکر و توجه دادن به مردها باشد، آنها نیز قادرند همان صفتها را کسب کنند و همان واکنشها را بروز دهند. پس وقتی پدرها هم با نوزاد عاجز و نیازمند رو به رو باشند، آنها هم می‌توانند مثل مادرها که مادری می‌کنند، «به اقتضای طبیعت» پدری کنند.

راستش قابل فهم نیست که چرا ابراز چنین مهر و عاطفه ای به طفل خردسال، صرفاً به عهده زنان گذاشته می‌شود. در حالی که روانناسی به ما می‌گوید این طرز رفتار خیلی هم [برای بچه] زیانبخش است. در حالی که وابستگی پیش از اندازه [طفل] فقط به یک موجود - اینجا صرفاً مادر - باعث انقیاد می‌شود. فرزند از تندها و پرخاشجونیهای خود هراسان می‌شود و از وقوع جدایی و دوری به وحشت می‌افتد. جمله این ترسها نیز مانع رشد و انکشاف شخصیت می‌شوند. اگر پدرها از همان ابتدا در امر رسیدگی و مراقبت از نوزادان خود شرکت داشته باشند، آن گاه روند ضروری قطع «بند ناف» فرزند از اولیا، هم که بعداً در سن و سال خاص آن باید محقق شود، خیلی راحت تر صورت خواهد گرفت. چون با تقسیم وابستگیهای کودک به هر

دو طرف [یعنی پدر و مادر]، ناراحتیها و عصبانیت‌هایی که بعداً به طور طبیعی پیش می‌آیند و اغلب مملول سرخوردگی هستند، دیگر به صورت ترسها و اضطرابهای سنگین بر او چیره نخواهند شد. باید در نظر داشت که موجود انسانی هرچه وابسته تر باشد، به همان اندازه هم زودتر احساس سرخوردگی می‌کند. روشن است که هرگز نمی‌توان همه خواسته ها و آرزوهای یک طفل خردسال را برآورده کرد و لذا همیشه دلیلی برای ناراضیاتی و بروز عصبانیت پیدا می‌شود. اما بچه زمانی از عواقب تندهای خود جا می‌خورد و دچار هول و هراس می‌شود که پرخاشجونیهایش فقط متوجه یک نفر باشد و در عین حال آن فرد درست کسی باشد که کودک تمام و کمال به محبتها و مراقبتهای وی وابسته است. اما اگر وضع جور دیگری باشد و بچه دو نفر را داشته باشد که از همان اوایل کار بتواند وابستگی، عشق، نفرت و عصبانیت‌هایش را میان آنها تقسیم کند، آن وقت سر بزنگاه قادر است دروناً طرف دعویاش را مخاطب قرار دهد و مثلاً بگوید: مامان، من از دست تو سخت دلخورم و چون اینجا بابام هم هست و می‌توانم روی او نیز حساب کنم، پس تو فعلاً برو گمشو.

## مادران مجرد

س: هنوز هم اصطلاح «غیر شرعی» و یا عنوان «مجرد» را فقط به مادرها می‌چسبانند. هرگز کسی از پدرهای مجرد، و «غیر شرعی» حرفی به میان نمی‌آورد. در کلیه کشورها به اصطلاح متممذ وضع به همین صورت است.

ج: خود من، همین طور که شما گفتید، یکی از همین مادرهای «مجرد» بوده‌ام. من موقعی که با پدر فرزندم ازدواج کردم، پسر ۶ ساله بود. البته امروزه دیگر وضعیت معروف به «مادر مجرد»، نمی‌تواند دستاویزی برای طرد یک زن از محیط اجتماعی باشد، ولی مدت درازی از تغییر اوضاع نمی‌گذرد. در تمام این دوران اما، پدرهای «مجرد»، و یا پدرهایی که از کس دیگری حلقه ازدواج به انگشت داشتند، اغلب گمنام می‌مانند.

س: بله، بارها پیش آمده که مادر بچه تنها مانده و پدر مربوطه جیم شده و از معرکه گریخته.

ج: یک چنین وضعی طبعاً از قرن‌ها پیش به همین صورت ادامه داشته است. همین اواخر من مصاحبه ای را می‌خواندم که با دختر الیزابت لانگ گسر انجام شده بود و خیلی روی من اثر گذاشت. این دختر از جمله فرزندان «نامشروع» به شمار می‌آمد. مادرش نیمه یهودی و پدرش یهودی بودند. دخترک در دوران طفولیت خیلی با مادرش دخکوره بوده، صرفاً توسط مادر تربیت می‌شده و تقریباً در یک وابستگی شدید به او (Symbiose) می‌زیسته است. اما بعد که مادر با مرد دیگری که یهودی هم نبوده ازدواج می‌کند و از وی صاحب سه فرزند می‌شود، ظاهراً آن پیوند و رابطه بسیار تنگاتنگ با دختر اولش از بین می‌رود. بعدها حتا او را از مادرش جدا می‌کنند و به عنوان یک دختر یهودی سرنوشته هولناکی پیدا می‌کند. این دختر اردوگاه مرگ آشویتس را زنده پشت سر می‌گذارد ولی هرگز دیگر رابطه درست حسابی با مادری که به هر حال نتوانسته بوده او را از گزند روزگار در امان نگهدارد، برقرار نمی‌کند. احساس می‌کرده که مادرش به طور مضاعف او را تنها گذاشته بوده است. از وابستگی شدید به بیرون پرت شدن، مطمئناً برای یک بچه تجربه وحشتناکی است؛ البته، احساس بی پناه بودن حتماً نباید مثل این مورد بخصوص به یک واقعیت سفت و سخت تبدیل شود، اما وقتی جز مادر هیچکس دیگری آن جا نیست که بتواند هوای آدم را داشته باشد و تازه او هم چه بسا از پس این کار برنمی‌آید، آن وقت این احساس همیشه، کم و بیش، با آدم باقی خواهد ماند. (ادامه دارد)

توضیح نبردخلق: با پرز از خوانندگان عزیز در شماره قبل در تیتیر این مقاله به جای نقش، نقشی درج شده بود. □

## خاطراتی از زندان (۴)

دلاور - شیر، لیلا خفت

الف - کوهبان

آسمان آفتابی بود، هیاهوی مردم و حرکت ماشینها و موتورسیکلت مرا بیشتر به خویش فرو می برد که زندگی جریان دارد. با دستگیری و کشتار، مبارزه متوقف نخواهد شد چرا که زندگی در جریان است و مادامی که زندگی جریان دارد، مبارزه هم جریان دارد. چرا که ظلم وجود دارد.

در همین افکار بودم که به کمیته مشترک (زندانیان توحید) رسیدیم. مرا با همان لباس بیرون، به اتاق شکنجه یا به قول مرتجعین "اتاق تعزیر" بردند. حاج رضای جلاذ شکنجه گر با فحاشی وارد شد و با پوتین به ساق پایم زد و سپس با مشت و لگد به جانم افتاد. مرا روی تخت نشاندند و میثم شکنجه گر در کنارم قرار گرفت و مکارانه با لحنی آخوند منشانه و مثلاً پدراشه شروع به نصیحت من کرد که تو چاره ای نداری جز این که به سئوالات ما پاسخ دهی چرا که ما تمام اطلاعات را داریم. دوباره در جواب گفتم: "اگر تمام اطلاعات را دارید، پس اینهمه شکنجه برای چیست؟" در حالی که سعی می کرد خودش را کنترل کند، با لحنی آمرانه گفت: "برای این که شما بفهمید با چه کسانی طرف هستید و باید خودتان هم حرف بزنید." در همین گیر و دار نمی دانم چه اتفاقی افتاده بود که مرا سراسیمه از اتاق شکنجه بیرون کشیدند و زندانی دیگری را از کنار من گذراندند و به داخل شکنجه گاه بردند. لحظاتی نگذشته بود که فریادهای فرزندی از فرزندان خلق به گوش رسید که شکنجه می شد. گه گاه صدا قطع و سپس اوج می گرفت ولی صدای جیرجیرک شب پرستان (آهنگران) با آن صدای گوش خراش، فریادهای اعتراض به درد و شکنجه یک فرزند خلق را پیوسته همراهی می کرد. صدا برایم آشنا نبود و طولی نکشید که خاموش شد. پس از ۱۰ الی ۱۵ دقیقه، غرش صدای دلاور شیر شهید لیلا (اشرف) - زهرا بهکیش)، به گوش رسید که اعتراضی فریاد می کرد و شعار "مرگ بر فاشیسم، زنده باد فدایی" می داد. معلوم بود با هر ضربه کابل، رفیق واکنش نشان می داد. به خاطر ندارم چقدر طول کشید. زمان که به خود آمدم احساس کردم هوا کاملاً تاریک شده است و پس از آن دیگر صدایی از رفیق دلاور به گوش نرسید. عباس، "شعبان بی مخ" یا حسینی، شکنجه گر زمان، "دکتر دکتر" گویان از محل دور شد. شکنجه گران همگی انگار در یک وضعیت خاصی قرار گرفته بودند که انتظار آن را نداشتند. اتفاق غیر منتظره ای که فکرش را نمی کردند رخ داده بود.

در همین افکار من خود غوطه ور بودم که مرا از جا بلند کردند و کشان کشان به اتاق شکنجه بردند. در آنجا حاج رضای جلاذ و مزدوران شکنجه چی دور قاب چینش مثل میثم و صابر و عباس (شعبان بی مخ) و حامد همگی بی در پی مشت و لگد نثار می کردند و می گفتند: "دیگه آخر خطه، باید محل رادیو و انبار مهمات سازمان را بگی." گویی اطلاعات تازه ای به آنها رسیده بود و بویی از مسیر انبارک سلاح و مهمات و رادیو سازمان به مشامشان خورده بود. طبق رهنمود رفیق لیلا، اظهار بی اطلاعی کردم. دوباره به فحاشی پرداختند و مرا

به تخت بستند و وظیفه خائنه و جنایتکارانه شان را شروع کردند. دقیقاً نمی دانم چقدر طول کشید. مرا باز کردند و کشان کشان به طبقه دوم ساختمان بازجویی بردند. لباسهای معمولی را همچنان به تن داشتم مرا روی صندلی نشاندند. آنجا دوباره صدای علی اسحاق خائن را شنیدم که می گفت: "به نظر من باید در دست او باشد." به همین منظور دوباره مرا زیر فشار گذاشتند و از زاویه خانواده تهدیدم کردند که: "همه شان را اسیر می کنیم البته می دانیم که آنها سیاسی نیستند ولی این توستی که می توانی سرنوشت آنها را رقم بزنی. پس آدرس حدودی انبارک و رادیوی سازمان را به ما بگو و یا حدس بزنی که از چه کتالی می توان به آن رسید." دوباره برای این که مجدداً درس عبرتی به علی اسحاق خائن داده باشم باز او را معرفی کردم که ایشان بیشتر با مسئولین بالا در ارتباط بود و من فقط امکان مالی و مکان در اختیار سازمان قرار می دادم.

حدود ۱۵ تا ۲۰ دقیقه ای مرا به حال خود در اتاق بازجویی رها کردند و رفتند. سپس مرا پای برهنه به طبقه پایین بردند. دمپایی بزرگی پایم کردند و کشان کشان به طرف حیاط پشت زندان بردند. در آنجا مرا سوار همان ماشین گوجه ای رنگ "گلف" با درب های کشویی کردند. حدوداً ده پانزده دقیقه مرا در کف قسمت عقب ماشین نشاندند. سپس یک کاغذ که روی آن آرم دادستانی دیده می شد و بر آن نوشته شده بود "وصیت نامه خود را بنویسید" بدستم دادند. لحظه ای مات و میهوت به ورقه خیره شده بودم که دوباره با فریاد یکی از شکنجه گران مزدور به خود آمدم. متن دقیق آنچه که نوشتم را به خاطر ندارم ولی حدوداً چنین بود که: "دستان مادرم را می بوسم که همیشه یار من و راهنمای من بوده و همسر و کودکانم را عاشقانه می بوسم، هرچه دارم از آن همسر و فرزندانم می باشد و از آنها خوب مراقبت و نگهداری کنید." ورقه را بردند و حدوداً نیم ساعتی دوباره مرا در ماشین نگهداشتند و بعد از ماشین پیاده کرده و دوباره به ساختمان بازجویی بردند. حس کردم که از آنها کلک خورده ام. میثم جلاذ شکنجه چی، ورقه را جلویم گذاشت. دیدم زیر کلمات "از آنها خوب مراقبت و نگهداری کنید" را با خودکار قرمز خط کشیده بودند. پرسیدم از چه و چه کسانی باید مراقبت و نگهداری کنند. فهمیدم که آنها مؤذیان به من کلک زده اند. در جواب گفتم من دارای دو فرزند هستم منظورم فرزندانم بوده، که وحشیانه مرا به زیر مشت قرار داد و وقتی از جایم برخاستم که از خود دفاع کنم همه شکنجه گران به من حمله ور شدند و دستهایم را از پشت دستبند زدند و سپس عباس شعبان بی مخ گلولی مرا گرفت و گفت: تو را هم مثل اون ... زن ... حسابت را کف دستت می گذاریم فعلاً زوده. در درون لوزیدم که نکند بلایی بر سر رفیق لیلا آورده یا این بی شرفهای مرتجع؛ رفیق دلاور لیلا را به شهادت رسانده باشند.

کنترل خود را از دست دادم و با لگد به شکم گنده شعبان بی مخ جمهوری اسلامی زدم و از جا برخاستم. همگی حمله ور شدند و مرا زیر ضربات بی در پی قرار دادند. به طوری که انگشتان دستم را شکستند و موهای سمت راست سرم را یک قسمت کامل با چنگ کشیدند. سپس دوباره مرا به داخل همان ماشین بردند و به راه افتادند. با خود فکر کردم که می برند که مرا اعدام کنند. وقتی از

زیر چشم بند بالای شیشه پشت را نگاه کردم. متوجه شدم که در خیابان جمهوری به طرف میدان جمهوری از قسمت اتوبوسهای واحد در حرکت هستیم. دوباره افکارم حول تحلیلهای متفاوت چرخید. زمان زیادی نگذشت تا این که حس کردم ماشین به سمت خیابان جلالزاده چرخید. تمام طول راه در این فکر بودم که حتماً مرا به سمت زندان اوین برای اجرای حکم اعدام می برند. در همین افکار بودم که ماشین متوقف شد و درب جلو باز شد. دو نفر در پشت در کنار من از مأمورین مزدور در کف ماشین نشستند. هیچ کدام را نمی شناختم جز رضای جنایتکار شکنجه چی (حاج رضا). او پس از بازگشت درب کشویی ماشین را در بیرون باز کرد. معلوم بود که از داخل باز نمی شود. با لحنی آمرانه گفت: "پاشو بیبا بیرون". وقتی خارج شدم چشم بند را از چشم برداشتند متوجه شدم در سر کوچه خانه ام ایستاده ام. جانی رضای شکنجه گر با آن قد دراز استخوانی بی قواره و منحوسش در جلو حرکت می کرد. دو نفر در سمت چپ و راست من قرار گرفتند. یک کاپشن سربازی را روی دوش من انداختند که از پشت دستبند دستهایم معلوم نشود. یک نفر هم از عقب حرکت می کرد. جلوی درب منزل رسیدیم درب خانه باز بود. وقتی وارد شدم متوجه دو نفر دیگر شدم که در منزل بودند، گویی آنها از قبل آمده بودند. وقتی کاملاً وارد خانه شدم متوجه شدم که شکنجه گران و مزدوران قصد بازرسی منزل و بازکردن ماشین پیکانی که حامل سلاح و مهمات بود را دارند. رضای شکنجه گر در داخل خانه، دستبند را از دستم باز کرد. دختر معصوم که کودک ۶ ساله بود، نظاره گر این صحنه بود. چرا که از لحظه ورود به پاهای من جسیبیده بود و مرا رها نمی کرد. همسر و پسر و مادر همسر را به اتاق دیگری بردند و در را بستند. هرچه تلاش کردند که دخترم را راضی کنند که مرا رها کند، نشد که نشد.

جانی رضای شکنجه گر گفت: "ما می دانیم که سلاح و مهماتی نزد تو می باشد چرا که تمام لیست سلاحهایی که نزد تو بوده را در دست داریم." من دوباره اظهار بی اطلاعی کردم. بلافاصله با دستگاه مین یاب و فلزیاب شروع به گشتن تمامی زمین و دیوارهای خانه کردند که در نتیجه چیزهایی از دیوار و زمین به دست آوردند. در خلال این موقعیت دخترم آهسته با بوسه در گوشم نجوا کرد که پاهایم چه شده. نوازش کنان با بوسه به او گفتم: "اینا آقا بدآ" هستند و اونا با شلاق مرا زده اند (اصولاً همیشه وقتی داستانهای کودکانه صمد بهرنگی را برای اومی خواندم، افرادی که به مردم آزار می رساندند یا سد راه آزادی ملتها می شدند را به نام "آقا بدآ" به او معرفی می کردم و می نامیدم). دخترم تازه فهمیده بود که این جانیان همان "آقابدآ" هستند. بسته شکلاتی که یکی از جانیان به دست دخترم داده بود را به زمین پرتاب و دستانش را به گردنم حلقه زد و صورتش را به صورتم فشرد و به فکر فرو رفت و تا مدتی هیچ نگفت.

یکی از مزدوران پیش آمد و بسته شکلات را خواست به او بدهد که دخترم جواب کودکانه ولی دندان شکنی به مزدور جانی داد: "من شکلات شما را دوست ندارم."

ادامه دارد

## یادداشت و گزارش

— ا. ش. مفسر

## مجازات جلادی دیگر

سرلشگر صیاد شیرازی از منفورترین چهره های دستگاه سرکوب ولایت فقیه بود که به دست رزمندگان قهرمان مجاهد خلق به مجازات رسید. کسانی که بعد از سرنگونی رژیم شاه، چند سال آغاز دهه ۶۰ خورشیدی را در ایران بوده اند، حتماً به خوبی به یاد می آورند که نام صیاد شیرازی، نامی منفور و مشهور، چون خلخال و لاجوردی بود. این ارتشی ضد خلق، از اولین نمونه های افسران ارتش شاهنشاهی بود که در دوران خمینی مرید و مقلد آخوندها شد و ریش گذاشت و حزب الهی شد. شرکت فعال او در سرکوبی مردم کردستان و درنده خویی او که از چهره کریمش نیز هویدا بود، حزب الهی گری و حدیث آیه خواندن در مصاحبه های تلویزیونی، نام صیاد شیرازی را به نامی شناخته شده از میان «سربازان» جنایت پیشه خمینی تبدیل کرد. در واقع صیاد شیرازی از آن دسته ارتشپانی بود که ذره بی عنصر مردمی بودن در آنها وجود نداشت. تا رژیم شاه بود، تا مغز استخوان شاهنشاهی بودند و وقتی ورق برگشت تا مغز استخوان پیرو «ولایت» شدند. برنامه های ویژه بی که بعد از به هلاکت رسیدن این مزدور پلید از تلویزیون رژیم پخش شد، بیش از هر چیز ردالت و درنده خویی او را به نمایش گذاشت. کینه او به مجاهدین اصلاً چیزی کمتر از کینه لاجوردی نبود. تصادفی هم نیست که خامنه ای در پیامش در بزرگداشت وی، نام او را در کنار نام لاجوردی قرار داد. او در آخرین مصاحبه تلویزیونی اش که چند ماه قبل صورت گرفته بود، با شادی و خرسندی، از کشتار مجاهدین و رزمندگان ارتش آزادیبخش در عملیات فروغ جاویدان خاطره نقل می کرد. به کیفر رساندن صیاد شیرازی جنایتکار، ضربه سنگین مجاهدین بر پیکر رژیم منحوس ولایت فقیه بود. این ضربه دستگاه خلافت آخوندی را بسیار تکان داده و در هم ریخته است و سبب تشدید تضادهای دو جناح اصلی و حمله و پرخاش جناح خامنه ای به جناح خاتمی شده است. البته تلویزیون رژیم سعی کرد با مصاحبه با همسر و فرزند او و نشان دادن چهره اشک آلود پسری ۱۳ - ۱۴ ساله در کنار همسر او که احتمالاً فرزند دیگر صیاد شیرازی بود، در افکار عمومی و احساسات مردم تأثیرات منفی نسبت به مجاهدین ایجاد کند. برای مردم ایران بخوبی روشن است که آن چه نزد دست اندرکاران این رژیم وجود ندارد، عاطفه است. چون اگر جز این بود، آن همه جوان و نوجوان را به خاطر هواداری از گروههای مبارز و آزادیخواه به جوخه اعدام نمی سپرد و با ادامه جنگ ویرانگر ۸ ساله، بچه های مردم و سربازان و افسران ایران را به کشتن نمی داد. از این گذشته باید یادآور شد که در هیچ کجای دنیا، مجرم و جنایتکاری را برای احتراز از ناراحت یا متالم کردن زن و فرزند یا بستگان او، از مجازات معاف نمی کنند. با توجه به این که براساس آنچه در برنامه های ویژه تلویزیون رژیم گفته شد صیاد شیرازی به طور معمول، همه روزه پسرش را تا مدرسه همراهی می کرده، باید به رزمندگان مجاهد درود فراوان فرستاد که عملیات مجازات صیاد شیرازی را زمانی انجام دادند که فرزند او در صحنه و در خطر نباشد.

## کدیور چرا دستگیر شد؟

اگر بخواهیم از نظر روال قضایی کار، دنبال پاسخ این سؤال بگردیم، برای آن جوابی نخواهیم یافت. حتی کاظم انبارلویی، سردبیر روزنامه رسالت که بارها با استناد به حدیث و آیه و روایت، شقه کردن منتقدان و دگراندیشان را «حتی اگر به پرده کعبه آویخته باشند» توصیه کرده - چرا که آنها را مصداق امروزی «ابواخطل» می داند - و حامی دو آتش هر نوع اقدام سرکوبگرانه قوه قضائیه رژیم است، نتوانسته پنهان کند که روال قضایی این کار روشن نیست (رسالت ۱۲ اسفند ۷۷). اما اگر بخواهیم دنبال دلائل سیاسی قضیه بگردیم، پاسخ روشن است. کدیور نه تنها با اختیارات نامحدود ولی فقیه مخالفت کرده، بلکه اساساً با ولایت فقیه مخالف بوده و راه خروج رژیم را از بن بست که در آن گرفتار شده، تبدیل «ولایت فقیه» به «وکالت از مردم» دانسته است. برای روشن تر شدن مطلب نکاتی از دیدگاههای کدیور را که کاظم انبارلویی در شماره ۱۲ و ۱۳ اسفند مورد حمله قرار داده است، نقل می کنیم. اما ابتدا خوبست یادآوری شود که کدیور در زمان انقلاب دانشجوی مهندسی برق دانشگاه شیراز بوده، بعد از انقلاب به حوزه رفته و به گفته عطاءالله مهاجرانی وزیر ارشاد رژیم که شوهر خواهر اوست «بزرگترین دستاورد علمی» کدیور در این دو دهه، کار در زمینه نظریه حکومت در فقه شیعه بوده است. (اطلاعات ۹ اسفند ۷۷).

از جمله این «دستاوردها» که مورد انتقاد سردبیر رسالت است، این است که «ولایت فقیه نه بدیهی، نه ضروری و عقلی است، نه ضروری دین است، نه ضروری مذهب است، نه ضروری فقه امامیه، نه از اصول مذهب تشیع است و نه از مسائل اعتقادی است... ولایت فقیه در هیچ آیه و روایتی به کار نرفته است. مضمون ولایت فقیه در حوزه امور عمومی نیز در کتاب و سنت به چشم نمی خورد. همچنین ولایت فقیه در هیچ یک از آثار کلامی و عرفانی به کار نرفته است و... آن گونه که سردبیر رسالت نقل کرده، کدیور معتقد است «لازمه لاینفک حکومت ولایی محجوریت مردم در حوزه امور عمومی است» و برای «نجات از این مخصه تئوریک» تنها راه حل را «پس گرفتن تز ولایت بر مردم و تبدیل آن به وکالت از مردم» دانسته است. اما مهمتر از همه اینها، انگشت گذاشتن کدیور بر نوع مناسباتی است که حاکمیت آخوندی با جامعه و مردم ایجاد کرده است. بنابراین آنچه سردبیر رسالت از قسمت دوم مصاحبه او با روزنامه خرداد ۲۶ بهمن ۷۷، نقل کرده است، کدیور گفته است «انقلاب نظام سلطنتی را صوری حذف کرده و آن چه مانده و ما به شدت با آن درگیر هستیم، بازتولید روابط سلطنتی سابق است». کیست که نداند خمینی و دست اندرکاران رژیم ولایت فقیه، برای بازتولید روابط سابق و تحمیل سلطنت آخوند بر مردمی که با انقلاب ضد سلطنتی خواهان اعمال اراده در سرنوشت خویش بودند، چه جنایتها که علیه این مردم نکرده اند.

سرانجام دادگاه برای کدیور تشکیل شد. رادپوهای فارسی زبان خارج کشور روز ۱۴ آوریل (۲۵ فروردین) گزارش دادند جمیل کدیور خواهر متهم که برای حضور یافتن در دادگاه برادرش به محل مراجعه کرده بود و گویا اجازه شرکت در جلسه به او داده نشده بود، در برابر خبرنگاران حاضر در محل مقامات قضایی رژیم را بدتر از جلادان رژیم شاه دانست. این نیز واقعیتی است که حالا بخشی از «خودپیدا»، گاه و بیگاه در

## صیاد شیرازی از زبان سرکردگان رژیم

خامنه ای ولی فقیه نظام: نام و چهره او یادآور مقاومت در برابر ضد انقلاب داخلی بود. سرزمینهای داغ خوزستان و گردنه های برافراشته کردستان، سالها شاهد آمادگی و فداکاری این انسان پاک نهاد و مسموم و شجاع بوده و... خون مردان پاکدامن و پارسا هم چون صیاد شیرازی و شهید لاجوردی، بدنامی و سیاه رویی منافقین را در تاریخ و در دل این ملت همیشگی خواهد کرد!!

خاتمی رئیس جمهور ارتجاع: سپهبد صیاد شیرازی سردار فداکار اسلام و فرزند برومند ایران به دیدار معبود شتافت و پاداش فداکاری و خدمت صادقانه خود را دریافت کرد...

رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام: واقعه دلخراش شهادت تیمسار سپهبد علی صیاد شیرازی، جانشین محترم رئیس ستاد کل نیروهای مسلح... نیروهای مسلح جمهوری اسلامی را غرق در غم و اندوه کرد.

ناطق نوری رئیس مجلس ارتجاع: تیمسار علی صیاد شیرازی رهپوی وادی امامت و ولایت و عاشق و شیفته وصال معشوق در جوار معبود آرام یافت.

فیروزآبادی رئیس ستاد کل نیروهای مسلح: تیمسار سپهبد علی صیاد شیرازی، جانشین ستاد کل نیروهای مسلح، این سرباز پاکباخته ولایت، عاشق شهادت، پس از عمری جانبازی در مسیر نورانی خط امام خمینی با سعادت و عزت به آرزوی دیرین خویش رسید و شهد شهادت را نوشید.

شهبازی، فرمانده کل ارتش: به محض پیروزی انقلاب با جمع آوری عناصر حزب الله ارتش در کلیه مناطق آشوب زده فرماندهی مؤثر عملیاتها را به عهده گرفت.

کشمکشهایی که با طرف مقابل دارند، بر زبان می آورند. منتظری هم در سال ۶۷ در نامه به خمینی یادآور شده بود که مأموران وزارت اطلاعات، روی ساواک شاه را سفید کرده اند. اکنون در آغاز بیستمین سال عمر این رژیم جهل و جنایت، همگان شاهد اوج گیری روزافزون تضادهای بین دو جناح هستند و حتی روزنامه های جناح خاتمی صحبت از طرحهای جناح های مقابل برای تصفیه فیزیکی رقبای در ماه محرم می کنند. این اتهامات شاید بی پایه نباشد، چرا که تهدیدات جناح خامنه ای چنان است که این نگرانی برای جناح خاتمی را به وجود می آورد. به نوشته روزنامه صبح امروز، ۲۹ فروردین، علی زادسر نماینده مجلس از جناح خامنه ای گفته است: «چنانچه احساس خطر کنیم، به خدا قسم حاضریم دریای خون برپا کنیم». گزارش دیگری از مطبوعات رژیم حاکی از آن است که حتی در مراسم عزاداری برای صیاد شیرازی در خانه وی بین طرفداران دو جناح کشمکش صورت گرفته است. خط و نشان کشیدنها و تهدیدات اخیر خاتمی در دیدار با استانداران مبنی بر افزایش شیطنتها و سرنخهای باند هایی که «بطور پنهانی برنامه ریزی می شوند» و دست به خشونت می زنند نشان از تشدید مهارنپذیر تضادهای دو جناح است که رژیم ولایت فقیه را به سمت فروپاشی می برد.

## خلاقیت اندیشه های اقتصادی

## چه گوارا

(۲)

نویسنده: کارلوس تابلا

منبع: مجله انترناسیونال جدید، شماره هشتم

مترجم: ب.محل

## ۲- پژوهش «چه» در مارکسیسم

هم در داخل و هم در خارج کوبا هستند کسانی که فکر می کنند «چه» پژوهشهایش را در زمینه تئوری اقتصاد مارکسیستی از سال ۱۹۵۹ آغاز کرده است. به باور این افراد کار «چه» در این زمینه تنها به دنبال گمارش او به سمتهای اقتصادی (از آن جمله سرپرستی بخش صنایع INRA، ریاست بانک ملی کوبا، و وزارت صنایع) (۵) و به ویژه پس از آمدن استاد اقتصادی سیاسی، آناتازیو مانسیلا شروع گردید.

چنین نظری البته با واقعیتها همخوان نیست. «چه» از شانزده سالگی خواندن آثار مارکس و انگلس و لنین را شروع کرده بود. او از جمله با آثاری مانند «سرمایه» (مارکس)، «مانیفست حزب کمونیست» (مارکس - انگلس) آشنا شد. در همان زمان بود که او به مرتب کردن واژه نامه فلسفی پرداخت. او در سالهای دانشگاه آثار دیگری از جمله: «آنتی دورینگ» (انگلس)، «امپریالیسم به مثابه عالی ترین مرحله سرمایه داری» (لنین) و «دولت و انقلاب» (لنین) را نیز مطالعه کرد.

«چه» در سفرهایش به کشورهای لاتین و حوزه کارائیب پیش از سال ۱۹۵۹، به کاری بیش از کاربرد دانش پزشکی اش و تحقیق صرف در باره آرژانتینا دست زد. او در این سفرها اساسا به بررسی تاریخ و فرهنگ کشورهای مورد بازدیدش پرداخت و بیشتر وقتش را به جست و جو در موزه ها و آثار تاریخی گذراند. وی علاقه بسیاری به باستان شناسی، فرهنگهای بومی و ایده های پیشرفته اجتماعی داشت.

آگاهی «چه» به واقعیتهای آمریکا او را در عمق بخشیدن به پژوهشش در مارکسیسم - لنینیسم یاری رساند. هم نامه هایش به اعضای خانواده اش و هم نوشته هایش در این دوره (۵۶-۱۹۵۴) به روشنی بیانگر کار سیستماتیک او، به ویژه در اقتصاد سیاسی، آمار و رشته های وابسته می باشد. در این جا تنها به چند مورد از نوشته ها و نامه های او در آن دوران اشاره می کنیم:

«شاید پرسیده شود که: چرا ایالات متحده - کشور پیشرفته صنعتی با تمام ویژه گیهای یک امپراتوری سرمایه داری - تضادی که سرمایه و کار را به مبارزه و رقابتی سرخشانه می کشاند، احساس نمی کند؟ پاسخ را باید در شرایط این کشور در شمال جست. به جز سیاهپوستان - که مورد تبعیض نژادی قرار گرفته اند و نطفه اولین قیامهای جدی را می پروراندند - بقیه کارگران، در مقایسه با آنچه که نگاههای سرمایه داری می پردازند، از دستمزدهای بالایی برخوردارند. زیرا که کارگران آسیایی و آمریکای لاتینی بسا بیش از تفاوت میان دستمزدی را که ارزش اضافه ایجاد می کند و آنچه را که در حال حاضر پرداخت می شود، جبران می کنند.» (۶)

«هاوانا، به ویژه، مرا به سوی خویش می خواند؛ اما می خواهم که از روستاها سرشار گردم و به کمال با قطعه هایی از لنین در آمیزم.» (۷)

«تندرست و خوشبین ام، مرتب به کوه نوردی می روم، به بازدید آثار تاریخی می پردازم، و هم چنین آثار کارل مقدس و پیروانش را مطالعه می کنم.» (۸)

«در واقع از آنجایی که بیشتر وقتم را به ورزش و خواندن می گذرانم، چیز زیادی از خودم برای گفتن ندارم. اگر چه ممکن است که گرفتن نبض و یا گوش دادن به گوشی طبی را فراموش کرده باشم (که هیچگاه هم به درستی انجام نداده بودم)، اما باور دارم که به نیروگاهی در زمینه پرسشهای اقتصادی بدل خواهم شد. به نظر می رسد که راهم رفته رفته و به استواری از پزشکی وا می گراید، اما نه به آن اندازه که نوستالژی ام را نسبت به بیمارستان از دست بدهم. آن چه که در باره ی استادی رشته فیزیولوژی گفته بودم، به نوعی دروغ بود. دروغ از این روی که من واقعا هرگز به این که این گمارش را بپذیرم، نیندیشیده بودم؛ اما پیشنهادی شده بود و با توجه به مصاحبه و چیزهای دیگر، احتمال واگذاری این سمت به من بسیار بود. به هررو، این مسئله دیگر به گذشته تعلق دارد. از این رهگذر، اما: کارل مقدس یک هوادار کوشا را به دست آورده است.» (۹)

البته کارهای علمی با رفتن هیأتها تمام شده است و من اکنون یک خواننده خستگی ناپذیر آثار کارل، فرد (فردریک) و شرکا هستم. راستی فراموش کرده بودم بنویسم آن زمان که دستگیر شده بودم، علاوه بر نامه ای از انستیتوی مکزیک - روسیه، جایی که به فراگیری زبان روسی اشتغال داشتم، جزوه های بسیاری نیز به زبان روسی از من پیدا کرده بودند. (۱۰)

«من در روند تغییر جهت مطالعاتی ام هستم. در گذشته، حال به درست یا به خطا، روی مطالعات پزشکی تمرکز داشتم و تنها وقتهای آزادم را به مطالعه کارل مقدس می گذراندم. مرحله ی جدید زندگی ام نیازمند یک دگرگونی در سمت و سوی مطالعاتم است. کارل مقدس اکنون در اولویت قرار می گیرد. او به محور مطالعاتم تبدیل شده است و برای بقیه ی سالهای عمرم که بر آخرین لایه این گردون خواهد گذشت، همچنان به عنوان محور باقی خواهد ماند.»

افزون بر این، داشتم به یک سری نتایج می رسیدم که به شدت با خط سیر من به عنوان اساسا یک ماجراجو برخورد می نمودند. به دنبال آن تصمیم گرفتم که اول به چیزهای اساسی تر بپردازم. علیه شرایط موجود به مبارزه برخیزم. سیری به دست گیرم. همانند دن کیشوت (شخصیت یک افسانه) و بعد اگر که هنوز آسیابهایی بادی جمجمه ام را خرد نکرده باشند، شروع به نوشتن کنم.» (۱۱)

از نظر من، بنیادی ترین جنبه های اندیشه و پراتیک «چه» امروز نیز کاربرد دارد. بی تردید می باید آنها را با دگرگونیهایی که از آن زمان تاکنون پدید آمده است هماهنگ ساخت. اما این هماهنگ سازی باید بدون دست بردن در جوهر نظرات او، و بدون تغییر در رویکرد انتقادی اش نسبت به برخی ایده های معین در باره چگونگی بنای سوسیالیسم در دوران گذار به جامعه کمونیستی انجام شود.

چه گوارا با درک این نکته که «کمونیسم پدیده ای است مبتنی بر آگاهی و نه امری صرفا تولیدی» (۱۲)، بیشترین تلاش خود را وقف آفرینش سیستم مدیریت آن اقتصادی نمود که اگر چه بر نکته بالا متمرکز بود، اما به مسائل زیر نیز نظر داشت:

- تکنیکهای پیشرفته حسابداری که به کنترل کارآمدتر و مدیریت متمرکز کار راه دارد، هم چنین، مطالعه و کاربست عملی شیوه هایی که توسط انحصارهای سرمایه داری در امر مرکزیت دادن و مرکزیت زدایی به کار بسته می شود؛

- کاربست تکنیکهای رایانه ای در اقتصاد و مدیریت، و کاربرد شیوه های ریاضی در اقتصاد؛

- تکنیکهای برنامه نویسی و سرپرستی تولید؛

- تکنیکهای بودجه ای به مثابه ابزار برنامه ریزی و سرپرستی مالی؛

- تکنیکهای اداری اعمال کنترلهای اقتصادی؛

- مشارکت توده ها در امر مدیریت اقتصادی، انگیزش مستقیم کارگران، و یگانگی کارگران با محصول نهایی؛ و در آخر

- تجربه های تئوریک و عملی کشورهای سوسیالیستی.

برای «چه»، بنای سوسیالیسم و کمونیسم پدیده ای است مبتنی بر تولید، سازماندهی و آگاهی. این مسأله صرفا امری اداری، تکنیکی و اقتصادی نبوده، بلکه نیازمند رویکردی ایدئولوژیک، تکنیکی، سیاسی و اقتصادی است. «چه» بر هماهنگ ساختن همه این عناصر تاکید می ورزید و آنها را در طرحش پیرامون آن مدیریت اقتصادی که برای بنای سوسیالیسم نیاز است، یعنی «سیستم بودجه بندی مالی» گرد آورده بود. چه بر این نکته پای می فشرده که رشد آگاهی، که هدف نهایی اش آفرینش انسان نوین است، اساسی ترین عنصر این مجموعه است. همزمان با آفرینش سازمان یافته جدید و شالوده تکنیکی برای بنای سوسیالیسم، می باید به گسترش آن سیستم آموزشی همت گماشت که آفرینش آگاهی و در نتیجه شکل گیری انسان جدید را تضمین می کند.

«چه» با سیستم بودجه بندی مالی در این اندیشه بود که اقتصاد را سازماندهی نموده و به حداکثر کارایی در مدیریت اقتصادی دست یابد؛ به تعمیق و رشد آگاهی توده ها برسد؛ و سیستم جهانی سوسیالیستی را متحد ساخته و رشد دهد. او توانست جنبه های گوناگون این سیستم را، هم در تئوری و هم در عمل، شکوفا کند. و آنها را در یک کل منسجم و منطقی گردآورد. او از حزب و سازمان جوانان خواست که به مثابه نیروهای فعال مادی، به تلاشی گسترده در زمینه آموزشهای سیاسی دست زنند.

امروزه تعداد کمی هستند که می دانند سیستم بودجه بندی مالی در سالهای آغازین انقلاب، به رغم شرایطی که در آن زمان هم در سطح ملی و هم در وزارت صنایع جریان داشت، از کارایی بالایی برخوردار بود. در آن دوره وزارت صنایع هفتاد درصد تولید صنعتی کشور را زیر نظر داشت (این تولیدات عبارت بودند از: شکر، صنایع سبک، صنایع مادر، بخشی از صنایع غذایی، ماشین ابزار، ساختمانی، داروشناسیک و غیره). مسئولیت ۲۶۰ هزار کارگر، ۴۸ بنگاد و ۱۵۰۰ مؤسسه به عهده این وزارتخانه بود. در جمع، وزارت صنایع ابزار اصلی تولید را با ارزشی برابر با ۵/۱ میلیارد پیرو، که در حدود یک پنجم آن خاستگاه سرمایه داری داشت، اداره می کرد. (۱۳)

سیستم بودجه بندی مالی، بر رغم موانع فراوان، مؤثر بود. محاصره ی اقتصادی از سوی ایالات متحده، از دست دادن کارشناسان و نیروی اداری کارآمخته به خاطر مهاجرت به ایالات متحده، کمبود تکنسین و نیروی کارآمخته در تمامی رشته ها (برای نمونه، تعداد مهندسین وزارت صنایع و تمامی بخشهای وابسته به آن هیچ گاه در یک زمان از ۴۷۳ نفر تجاوز نکرده بود)؛ (۱۴) مشکلاتی که به سبب کمبود قطعات یدکی، مواد خام، و تجهیزات به وجود آمده بود؛ بیسزادی گسترده، نیروی کار با مهارتهای بسیار پایین؛ بی نظباطی در میان کارگران؛ و گرداندگانی که اغلب چند کلاس بیشتر آموزش ندیده بودند، از جمله این موانع به حساب می آمد.

آیا سطح سازماندهی، کنترل، مدیریت، بازدهی و سیستم بندی نگاههای امروز کوبا به پای نگاههای

بقیه در صفحه ۹



## خلافت اندیشه های اقتصادی چه گوارا (۲)

بقیه از صفحه ۸

دوره «چه» در دسامبر ۱۹۶۴ می رسد؟ پاسخ من بر اساس تجربه های شخصی ام منفی است. از نظر انضباط مالی در زمینه صورت حسابها و پرداختها؛ کنترل موجودی؛ دقت و درستی در داده ها؛ و هزینه سنجی در سطح واحد تولیدی، ما هنوز به پایشان نرسیده ایم. پیشنهاد شده است که ما برخی از زیر سیستمهای سازنده سیستم بودجه بندی مالی را از آن جدا نموده و به سیستم حسابداری اقتصادی پیوند بزنیم. در حالی که سیستم بودجه بندی مالی یک کل به هم بافته است که ساختار درونی اش، بر اساس پیشگزاره های عملی و نظری، کاملا مادیت یافته است.

نکته مهم آن است که نباید واقعیت سازواره گی سیستم بودجه بندی مالی را از نظر دور داشت. به راستی که این ویژه گی یکی از حیاتی ترین جنبه های سیستم بودجه بندی مالی است؛ و این همان چیزی است که غنی سازی و نوآوری مداوم سیستم را ممکن می سازد. مخالفت «چه» با سیستم حسابداری اقتصادی، منشا تدوین سیستم بودجه بندی مالی بود. سیستم بودجه بندی مالی دارای پیشینه ای نیست. نباید، تنها به سبب همسانی اسمی، آن را با سیستمهای بودجه ای که پیش از آن در کشورهای سوسیالیستی برادر به کار گرفته شده بود، و سپس نیز در کشور ما به کار بسته شد، یکی گرفت. سیستم بودجه بندی مالی در اصول و متدهای اساسی اش یگانه است.

(ادامه دارد)

زیر نویس:

۵- چه گوارا در ۷ اکتبر ۱۹۵۹، بمست رئیس بخش صنایع انستیتوی ملی اصلاحات کشاورزی برگزیده شد. وی سپس در تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۹۵۹، رئیس بانک مرکزی شد. در ۲۳ فوریه ۱۹۶۱ وزارت صنایع کوبا تاسیس و چه گوارا وزیر آن شد.

۶- کتاب: طبقه کارگر امریکا، دوست یا دشمن؟ نوشته چه گوارا، حدود آوریل ۱۹۵۴

۷- نامه چه گوارا از مکزیکو به پدرش، ۲۷ مه ۱۹۵۵

۸- نامه چه گوارا از مکزیکو به عمه اش، ۸ ژانویه ۱۹۵۶

۹- نامه چه گوارا از مکزیکو به مادرش، اوت یا سپتامبر ۱۹۵۶

۱۰- نامه چه گوارا از مکزیکو به تیتا اینفانت، حدود اکتبر ۱۹۵۶

۱۱- نامه چه گوارا از مکزیکو به مادرش، حدود اکتبر ۱۹۵۶

۱۲- سخنرانی چه گوارا در جلسات ماهانه وزارت صنایع با شرکت مسئولان بنگاهها، نمایندگان مناطق و معاونان وزارتخانه، ۲۱ دسامبر ۱۹۶۳

۱۳- این ارقام توسط مدیرکل برنامه ریزی وزارت صنایع در دوره وزارت «چه» ارائه شد.

۱۴- همانجا

## قطعه نامه شورای ملی مقاومت

بقیه از صفحه ۲

و گرنه ادعای اصلاح طلبی، گشایش یا طلب «جامعه مدنی» حرفی پوچ و ادعایی میان تهی خواهد بود.

آخوند خاتمی هم اگر رفرمیست واقعی می بود می توانست از حرکات سیاسی و نظامی جنبش مقاومت و حرکات رادیکال مردمی، بهترین استفاده را برای کنار زدن ولایت فقیه و پیش بردن اصلاحات ببرد.

اما فرصت طلبان و فرومایگان دنیای سیاست با مخدوش کردن مرز بین رفرمیستهای قلابی و اصلاح طلبان واقعی و با جا زدن خاتمی به عنوان اصلاح طلب، این ادعای سخیف را مطرح می کنند که گویا جنبش مقاومت بازنده اول تحقق یک رفرم سیاسی است و به این خاطر دست به مبارزه انقلابی زده است. در حالی که مقاومت ایران که برای خواسته های اساسی مردم ایران یعنی استقلال، آزادی، دموکراسی، پیشرفت، صلح و عدالت مبارزه می کند، از رفرم و اصلاح و هرگونه گشایش سیاسی استقبال می کند و با ایمان به حقانیت راهی که انتخاب کرده است، برنده اول چنین روندی، که لاجرم به سرنگونی رژیم استبداد مذهبی منتهی می شود، خواهد بود.

۱۰- شورای ملی مقاومت همچنان که در «بیانیه ملی ایرانیان» آمده است، رژیم ضد بشری و ارتجاعی ولایت فقیه را در تمامیت آن، با شعار «مرگ بر خامنه ای، مرگ بر رفسنجانی، مرگ بر خاتمی» نفی می کند و تمامی دسته بندیها و باندهای درونی این نظام ننگین را ضد مردمی و ارتجاعی دانسته و افشای مانورهای فریبکارانه خاتمی را، که با پشتگرمی و حمایت محافل استعماری صورت می گیرد و هدفی جز تداوم سلطه نکبت بار حکومت آخوندی و نابود نمودن جنبش اجتماعی مردم ایران و جنبش مقاومت سازمان یافته ندارد، وظیفه روزمره همه ایرانیان می داند.

خواست مقدم و عاجل مردم ایران آزادی و حاکمیت مردمی است و این جز از طریق طرد کامل رژیم ولایت فقیه و تمامی دسته بندیها و باندهای درونی آن صورت نخواهد گرفت. این خواست به همانگونه که در بیانیه ملی ایرانیان آمده است، «خط قرمز پیکار آزادی به شمار می رود. عبور از این خط قرمز که حصار حیاتی و مرزبندی ملی ایرانیان در برابر حاکمیت آخوندی است، هر فرد یا جریان سیاسی را، هر چند سابقه یا داعیه مخالفت با رژیم داشته باشد، از جرگه مخالفان رژیم خارج و به ورطه خیانت می کشاند».

بیانیه ملی ایرانیان، که مصوبه شورای ملی مقاومت ایران است، از ارزشمندترین سندها و موصیات مقاومت شمرده می شود که یکایک حروف و کلمات آن با رنج و خون شهیدان و رزم پیگیر و استوار رزم آوران و اعضا و پشتیبانان این مقاومت سرشته شده است. از این رو بیانیه ملی، که با مرزبندیهای اساسی خود هویت سیاسی ایرانیان میهن دوست و آزادیخواه را تعریف و مشخص کرده است، معیار تشخیص دوست از دشمن و مبنای قابل اتکای تنظیم رابطه با همه افراد و جریانهای سیاسی و جذب و دفع نیروهاست.

۱۱- مقاومت سازمان یافته مردم ایران در سال ۷۷، به جهش همه جانبه ای دست یافت که زمینه های مختلف سیاسی، نظامی، اجتماعی و بین المللی را در برمی گیرد و گزارشهای آن به آگاهی عموم رسیده است. صدها رشته حرکت اعتراضی و تبلیغی در داخل کشور به منظور افشای سیاستهای ارتجاعی رژیم و مانورهای فریبکارانه و شیدانه خاتمی، کارزارهای بزرگ ایرانیان در لیون، نیویورک، رم و صدها رشته تظاهرات و

اقدامات افشاگرانه بزرگ و کوچک دیگر در خارج کشور، افشای پیگیر نقض حقوق بشر و انباشت تسلیحات کشتار جمعی از سوی رژیم، به ویژه در دوران خاتمی، از این جمله اند.

بیانیه اکثریت کنگره آمریکا و اکثریت پارلمانهای انگلستان، ایتالیا، بلژیک، لوکزامبورگ و همچنین بیانیه های بسیاری از قانونگذاران در سایر کشورهای اروپایی در محکومیت دیکتاتوری مذهبی و تروریستی حاکم بر ایران و حمایت از مقاومت و رئیس جمهور برگزیده آن، خانم مریم رجوی، نشان دهنده اعتلای مقاومت و تنها جایگزین دموکراتیک در عرصه بین المللی است. این بیانیه ها که حق مردم و مقاومت ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران را به عنوان یک جنبش مشروع برای مقاومت مسلحانه به رسمیت می شناسد، در شرایطی صادر شده اند که بسیاری از رسانه های خبری و محافل استعماری به نحو شبیه انگیز و بی سابقه ای برای خاتمی تبلیغ می کنند و به غایت می کوشند تا بر جنایتهای رژیم و باند خاتمی سرپوش گذاشته و حقایق موجود در جامعه ایران در زمینه سرکوب مردم و نقض حقوق بشر را پنهان نمایند.

تهاجمهای قهرمانانه رزمندگان داخل کشور به مراکز سرکوب رژیم در سال ۷۷، فراز جدیدی در اوج گیری مقاومت انقلابی در میهن اسیر بود. درهم کوبیدن دادستانی انقلاب اسلامی، ستاد مشترک سپاه پاسداران، مرکز مهمات سازی، مقر مرکزی وزارت اطلاعات و ستاد فرماندهی بسیج سپاه پاسداران، مبین عزم جزم مردم ایران برای آزادی و رهساری از ستم غاصبان حق حاکمیت ملت است.

مجازات درخشانمانی مانند لاجوردی، سرجلاد اوین و صیاد شیرازی، جلاد مردم کردستان، قاتل مجاهدان، مسئول فرستادن هزاران نوجوان به روی میدانهای مین در جنگ ضد میهنی و عامل تصفیه و اعدام پرسنل مردمی ارتش، که با استقبال عموم مردم در داخل و خارج کشور مواجه شد، سرپای رژیم آخوندی را به لرزه افکنده و فریاد رژیم را به آسمان رسانده است. در نقطه مقابل شور و شوق توده های مردم، دنباله ها و آلت دستهای خیانتکار رژیم در خارج کشور، با فرومایگی بسیار، برای خوش رقصی در برابر ارتجاع یا خوشامد محافل استعماری، به محکوم کردن عملیات درخشان مقاومت مبادرت کرده اند.

در عملیات فرزندان رشید ایران شماری از مجاهدان دلیر از جمله قهرمان ملی علی اکبر اکبری به شهادت رسیدند. یاد و خاطره آنان را گرامی می داریم.

۱۲- در سال ۷۷، شمار حرکات حق طلبانه و اعتراضی کارگران، کشاورزان، دانشجویان، دانش آموزان، فرهنگیان، هنرمندان، روشنفکران، ورزشکاران، اصناف و پیشه وران نسبت به سال پیشتر، نزدیک به ۲/۵ برابر شد. مبارزه و مقاومت ستایش انگیز زنان و جوانان و نیز خیزش قهرمانانه مردم کردستان، به ویژه در سنندج، که در پایان سال گذشته صورت گرفت، نشان می دهد که به رغم جریانهای سازش کار و تسلیم طلب، قاطبه مردم ایران نسبت به این رژیم توممی ندارند و برای ابراز مخالفت خود با آن از هر فرصت و هر تجمعی، از جمله در استادیومهای ورزشی، استفاده می کنند.

هر چند پاره یی از رسانه های استعماری و بسیاری از مدعیان دروغین استحاله و رفرم، خیزشها و حرکات اعتراضی مردم را تحت عنوان «خشونت گرای» محکوم نموده اند، شک نیست که این مبارزات شرایط را برای سرنگونی هرچه سریعتر رژیم آماده می کند.

شورای ملی مقاومت ایران

۲۵ فروردین ۱۳۷۸

## نگاهی از زاویه ای دیگر به مسأله زن

— فرید فتحعلیان

به مناسبت روز جهانی زن همه ساله در برخی رسانه های گروهی مطالبی در باره زن و وضع و جایگاه قدیم و فعلی او و همچنین از آنچه که باید بشود مطالبی می خوانیم و می شنویم که از فرط تکرار ملال آور شده و از پخش مقداری اطلاعات و آمار راجع به اوضاع سیاسی و اجتماعی زن فراتر نمی رود. این یکسونگری باعث شده که دیگر برخی از زنان در باره خود به طور جدی فکر و عمل نکنند. می توان فهمید و درک کرد که آنها حتی از این که راجع به وضعیت زنان، مردان باید سخن گفته و تصمیم بگیرند عمیقاً متأثر هستند. صحبت از آزادی زن همواره دستاویز و برگ برنده ای در جهت جذب و برخورداری از حمایت نیمی از انسانهای جامعه - که روشن خواهیم کرد از قدرت فوق العاده ای برخوردار هستند - برای حفظ قدرت حاکمی یا به قدرت رسیدن حاکم جدیدی بوده است.

تجربه ثابت کرده که چون حاکمیت جدید نیز منافع خود و استمرار سلطه خود را در ادامه وضع قوانین مهار کننده و یا تبلیغ افکار مهارکننده می بیند، در زمینه آزادی زن و بررسی علل بهره کشی و محدودیت قضایی و اجتماعی او روشنگری نکرده و از دایره شعار فراتر نمی رود و با اعطای چندامتیاز از مجموعه کل حقوق انسانی، مدعی بنیانگذاری تفکر نوین و آزادی کامل و بهبود وضع زنان، به اوج و معراج رساندن آنان در جامعه شده و حتی در مواردی هم آن معدود امتیازات و اختیارات انسانی را که زنان قبلاً داشته اند گرفته و البته خود را الگویی هم برای جهانیان میپندارد!

تلاش در جهت شناخت مسائل و مشکلات زنان و حقوق و آزادیهایشان همان شناخت مسائل انسان و حقوق اوست و فعلاً از دایره سعی بر فهم و اعمال حقوق بشر و تکامل آن فراتر نمی رود مگر آن که کسی ادعا کند زن از سیاره های دیگر آمده و نیاز به کالبد شکافی روحی دارد!

زن در ایران

در ایران زن موجودی جدا از مرد مطرح شده که باید با آن با حقوقی جدا و قوانین دیگری برخورد شود. زن موجودی خطرناک معرفی شده که می تواند مرد را به فساد بکشاند. زن موجودی کم تحمل، کم استعداد، بی منطق و احساساتی که توانایی قضاوت و تحصیل در رشته های مهندسی و فنی و قضایی را ندارد پنداشته می شود. زن به عنوان موجودی که قدرت اداره یک خانه را هم ندارد چه برسد به یک تشکیلات، یا شهر یا کشور پذیرفته شده است. زن حق و قدرت تصمیم گیری در مورد ازدواج و طلاق، انتخاب شغل و رشته تحصیلی، نوع پوشش، اعتقادات و نحوه زندگی و رفتار اجتماعی خود را ندارد. تا به اینجا را قبلاً دیده، شنیده یا خوانده اید و تازگی ندارد. اما مطلب جدید که می خواهم عرض کنم این که متأسفانه موارد فوق به واقعیت پیوسته و زخمی بزرگ در قلب انسان و یکی از معدود موارد شکست سنگین بشریت را به ارمغان آورده است. زن در ایران به طور اعم به صورت موجودی جدا از مرد، خطرناک، بی منطق، احساساتی، فاقد مدیریت و فاقد قدرت تصمیم گیری و فاقد اعتماد به نفس معرفی شده و باید دانست و اطمینان داشت که با چنین وضعی و بدون این که علت این مشکل شناخته شود، هیچ مردی که شناختی از زن فعلی ایرانی داشته باشد هرگز راضی به اعطای آزادی و حق و حقوقی برابر با موجودی با چنین خصوصیات نخواهد بود و از شعارها و برنامه های نیروهای مخالف نظام و حاکمیت پشتیبانی نخواهد کرد. مرد جامعه فعلی ایران اعتقاد پیدا کرده که زن قابلیت و ظرفیت اعطای آزادی را ندارد. مردی که بی اطلاعی

مادرش را از مسائل روز دیده، مردی که بی قیدی و بی اعتنایی خواهرش در برابر مشکلاتش را شاهد بوده، مردی که حسادتهای مفرط و رفتارهای دور از درک متقابل و منطق همسرش را در رابطه با مادر، خواهر و خویشان خود دیده، مردی که در شرایط بحران شدید حاکم بر اقتصاد ایران مجبور به انجام کار دوم و سوم و کاستن از ساعات استراحت و صرفنظر کردن از تفریح خویش است و جهت گذران زندگی با سختی پولی تهیه می کند، وقتی شاهد خریدهای غیر ضروری و از روی چشم و هم چشمی همسرش می باشد، مردی که شاهد است نه مادر و نه خواهر و نه همسر و نه دخترش مشاور برای راه حلهای مشکلاتش نیستند و حتی توانایی بستن پیچ یک سمور را هم ندارند، طبیعی است که خود را در تحمل بار سنگین زندگی تنها احساس کند، که در پذیرفتن حقیقت با واقعیات دچار خطا شود. او تصور می کند ناتوانی در ذات زن است. اعطای آزادی به زن را تیغ تیز در دست زنگی مست می داند.

او هرگز به این نکته نتوانسته فکر کند که حقیقت چیز دیگری است و این پدیده ای که او را زجر می دهد تنها واقعیتی است که ساخته و پرداخته هزاران سال سلطه مردان عاشق قدرت و حاکمیت می باشد که خود مردان محکوم هم در بخشی از این مشکلات با زنان همدرد هستند. دقت کنید و ببینید که در مقاومت درونی و ذاتی زنان علیه نظم غیر انسانی و قوانین جامعه ایران، زنان کاملاً تنها هستند. اگر هم حمایتی از طرف شوهر، پدر یا برادر زنی در رابطه با هجوم به حقوق انسانی او دیده شده می توان آن را در چارچوب حفظ تشکیلات خانواده و یا حفظ حیثیت سنتی اجتماعی و به عبارت عامیانه «آبرو» و یا به دلیل مظلوم پنداشتن و از دید ترحم و تحقیر و تضعیف پنداشتن زن قرار دارد و نه این که او انسانی است مانند مرد و حمایت از زن همان حمایت از بشریت است. باید این بحث را با مردان محکوم و تحت ستم ایران باز کرد که اگر چنین شرایطی که برای زنان در همه جای دنیا و در همه ادوار تاریخ وجود داشته و دارد برای مردان نیز وجود می داشت، بدون شک این مردان بودند که به دلیل نداشتن آزادی تحصیل دچار کمبود اطلاعات عمومی می شدند. این مردان بودند که به علت عدم اجازه فعالیت اجتماعی و اقتصادی، درک صحیحی از نحوه درآمد و هزینه نداشتند. این مردان بودند که به دلیل سرکوب شخصیت دچار عدم اعتماد به نفس شده و بالاخره حتی پیچ یک سمور را هم نمی توانستند ببندند!

زن، فراتر از مرز و زمان

واقعیت وضع کنونی زنان در ایران و با کمی تفاوت در جهان، به دلیل شرایط سرکوبی است که نه از جانب مردان بلکه از جانب مردان سلطه گر پدید آمده است. ارتباط دادن مطلق چنین شرایط سرکوبی به یک مذهب و یا ملیت خاص نیز یک استنتاج غلط و ناشی از کمبود آگاهی و اشراف به جامعه شناسی تاریخی و جغرافیایی است. مذاهب به دلیل پیشنهادات کلی و مبهم و گاه متضاد در برخی موارد می توانند به صورت کاملاً شخصی در جهت معضلات روحی و اخلاقی بشر مورد استفاده قرار بگیرند و هم می توانند به وسیله تحلیل و تفسیر از سوی نیروی سلطه، ابزار سرکوب شوند. به طور مثال در قرآن آیه ایست از جانب خدا به پیامبر که: «به زنان بگو خود را ببوشانند»، شرایط اجتماعی و فرهنگی عربستان در آن زمان چندان ناشناخته نیست، اما نیروی سلطه به دلائلی که اشاره خواهم کرد بقای خود را در حذف کلی زن از فعالیت اجتماعی می بیند و اینگونه تفسیر می کند که تمام زنان مسلمان باید تمام بدن خود را ببوشانند و تازه برای هرگونه تخلف مجازات هم تعیین کرده اند! و البته مطابق ترجیح بند تکراری انتهای هر ماده از قانون اساسی «چگونگی و نحوه پوشاندن را هم بعداً قانون تعیین می کند!»

جمله «گوهریار» معروفی از خمینی در شأن و مقام زن را همه شنیده و بر در و دیوارهای شهرها خوانده ایم که: «از دامن زن مرد به معراج می رسد»، دقت کنید که در تعریف از زن در چنین ایدئولوژی سلطه، هدف باز هم رسیدن «مرد» به معراج است و زن گویا فقط به عنوان سکوی پرتاب موشکهای دوربرد زمین به معراج مورد استفاده قرار می گیرد!

ارتباط دادن سرکوب زنان به ملیتی خاص اشتباه کوچکی نیست. کدام کشور و ملتی را سراغ دارید که حتی در یک دوره کوتاه تاریخی جایگاه انسانی زن را به طور کامل برسمیت شناخته و به او حقوقی برابر با مرد اعطا کند؟

هنگامی که افرادی از جوامع غربی می شنوند که در ایران به طور مثال یک مرد می تواند چهار زن را در یک زمان به عقد خود در بیاورد از تعجب چشمانشان باز می ماند و سری به علامت تأسّف تکان می دهند (که البته واقعا تأسّف بار است)، اما نکته اینست. این چگونه آزادی و مساواتی است برای زنان در غرب؛ که یک مرد حق فقط داشتن یک زن و یک صد رقیب زن را دارد؟ این چگونه فریبی است که دستگاههای تبلیغاتی سرمایه، اکثر دختران زیباروی جهان را با نشان دادن شهرت و پول از تحصیل علم و تخصص و شکوفایی استعدادها محروم می کنند و در واقع مغز آنان را در اوج قدرت یادگیری به بند کشیده و در حد کودکی نگه می دارند و خود از قبل آنان به میلیاردها ثروت دست پیدا می کنند؟ همچنین وقتی سلطه گران مدعی آزادی زن در غرب، در کتابهای تاریخ می خوانند و در فیلمها و داستانهایشان به عنوان تحقیر کل فرهنگ شرق و بخصوص ایرانیان، حرم سراهای پادشاهان را نشان می دهند و شرقیها را حرم سرداران معرفی می کنند و لبخندی تلخ می زنند، چه کسی است توجه آنها را به حرم سراهای مدرن میلیاردهای آمریکایی و اروپایی جلب کند که دست هارون الرشید و فتحعلی شاه قاجار را از پشت، آن هم با قهقانی بسته اند؟!

استعمار زن اسری است جهانی و در کل تاریخ بشریت همواره به شیوه های گوناگون وجود داشته و اکنون این سؤال بزرگ مطرح می شود که «چرا زن؟» چرا این همه حمله و هجوم و تبلیغ و سرکوب برای مهار زن؟ زیرا که خطر واقعی برای دیکتاتوری، سلطه و انحصار سرمایه، زن است! زیرا پرورش دهنده و معلم سربازان شریف آزادی و عدالت و برابری زنان آگاه، عالم و مطلع هستند. چون زنان دارای قدرتی هستند که صد البته مردان ندارند! اگر باورکردنی نیست پس به این واقعیت توجه کنید که چگونه مردان، قدرت بدنی را دارا هستند که حتی زنان ورزیده هم یاری برابری با آن را ندارند. می توان حداقل این احتمال را داد که پس می شود زنان هم دارای قدرت روحی و نفوذی باشند که مردان ندارند. قدرتی که مهار نشود بنیاد نظم فعلی بشری را به هم می ریزد و نظمی را بنا خواهد کرد که معلوم نیست بدتر از وضع فعلی جهان باشد. برای پی بردن به این حقیقت کافی است فقط توجه کنید که چه مقدار فشار در جهت حذف زنان در جهان وجود دارد و چه اندازه تمهیدات برای آلت دست قرار دادن زن همچون عروسکی در جهت اهداف نظام سلطه به کار برده می شود؟ وحشت آور است، اما این موجود قدرتمند با تمام این فشارها و مصائب در حالی که هیچ پشتیبان، امکانات و سازماندهی ندارد از همان موضع ضعف و محکومیت، در جبهه های دیگر با قدرت گلولی سرکوبگران را می فشارد و در این نبرد آنچنان عمل می کند که گاه غیر انسانی به نظر می آید اما این نبرد ظاهراً غیر انسانی، متأسفانه دقیقاً در جهت دفاع از انسانیت از دست رفته نیمی از انسانهای جهان است. سربازان بدون یونیفرم ارتش زنان در عمق خاک دشمن سلطه گر نفوذ کرده اند، آنقدر به دشمن نزدیک شده اند، که به سری ترین افکار و اسناد آنها دسترسی پیدا

## نگاهی از زاویه ای دیگر به مسأله زن

بقیه از صفحه ۱۰

کرده و کوچکترین حرکت سلطه گران را از نزدیک زیر نظر و حتی در مواردی تحت کنترل هم دارند. قدرتمندترین مردان جهان در کودکی مادرانی داشته اند که آنها را کنترل و تنبیه کرده و شاید هنوز هم می کنند! همه آنها در جوانی دلباخته زنی شدند که تمام احساسات و عواطف، شیوه زندگی، کنار و عقیده آنها در گرو یک لبخند یا قهر او بوده و شاید هنوز هم هست! اکثر آنان همسری داشته اند که کنترل کامل ساعات آرامش و تجدید قوا و کلیددار مامن گرم خانه، یعنی آخرین امید و پناهگاه مرد پس از نبردی سنگین در جامعه ای پر آشوب و روابط پیچیده سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بوده اند. ضد زن ترین ایدئولوگ جهان نیز مجبور و محکوم است در انتهای روز به آغوش دشمن خود پناه ببرد و آنجاست که می تواند گفت در پنهان ترین گوشه ها و ساعات خصوصی زندگی مردان سلطه طلب، زن حضوری قدرتمند دارد و گاه عمیقاً روی تصمیم گیریهای سیاسی در لحظه های تعیین کننده و سرنوشت ساز تأثیر می گذارد. کاترین همسر تزار روس، ژوزفین معشوقه ناپلئون، اوابراون معشوقه هیتلر و صدها و هزاران زن که قدرت تأثیرگذاری خود اگر چه غالباً در جهتی منفی، اما به اثبات رسانیده اند. این قدرت عظیم می توانست در جهت یاری رساندن به مردان در نبرد برای عدالت و مشارکت در تکامل علم و هنر تاریخ بشری، بخشی از مدیریت و کنترل جامعه را با صبر و حوصله و لطافت ذاتی اش به عهده گرفته و با روح منطقی و انسانی خویش همچون چشمه ای آتش درنده گی خونین جنگ فیزیکی مردان را خاموش کند. متأسفانه یا خوشبختانه در دفاع از حق خود در برابر حذف اجتماعی خویش دست به نبردی مظلومانه و در بعضی موارد روانی زده اند. قطعاً مسبب این رویارویی چیزی جز تفکر تسخیر و حفظ قدرت انحصارطلبان سرمایه نیست و گرنه زن اولین کسی است که در این نبرد به پرتگاه سقوط می کند و البته چاره ای جز چسبیدن به قاتل خویش را ندارد پس زن مایل به نبرد نیست.

تا فرصت باقی است باید مسأله آزادی و برابری زن را با مردان مطرح کرد و از سطح به عمق رفت و شناخت کافی از مسأله پیدا کرد و از تجربیات تاریخی جوامع دیگر استفاده نمود. اما الگوبرداری مطلق تنها گام برداشتن در دایره ای بسته است و مفهومی جز ایستایی ندارد. باید این مسأله را با زنان مطرح کرد که علل عقب ماندگی آنان چیست و هر چه که باشد آنها نباید انتقام تمامی زنجها و ظلمها و تبعیضها و محرومیتها و شکنجه های هزاران هزار ساله خود را همین امروز از شوهر، پدر، برادر و یا پسر خود که آنها نیز محکوم حاکمان سلطه و محروم از ابتدایی ترین حقوق انسانی می باشند، بگیرند.

مرد و زن هر دو پایه های مساوی زندگی بشری هستند و علیه ضد بشر. علیه جنگ و ستیز و خونریزی، علیه بهره کشی و محرومیت، علیه انحصار ثروت و علیه فقر و جهل. با یکدیگر، نه نبرد و نه جنگ. که باید اتحادی عاشقانه داشته باشند. باید علیه مرگ، زندگی را پایه گذاشت و علیه جنگ، صلح را به ارمان آورد و ستایش کرد. علیه تاریکی باید روشنایی برافروخت و علیه کین و نفرت، محبت و عشق را به نمایش گذاشت و تقدیس کرد. صحبت از بدی ها کافی است و همه آن را کاملاً لمس کرده اند. تنوری «اول انقلاب و دگرگونی و بعد آزادی و در نتیجه آگاهی» دیرزمانی است که بن بست رسیده است. زنان همچون مردان باید علیه جهل، علم بیاموزند و به حقوق انسانی خود آگاهی پیدا کرده و میل به دگرگونی را با یکدیگر تجربه کنند و از تغییر در جهت تکامل دفاع نمایند. خوشبختانه خیابان «تکامل انسان» با تمام دست اندازهایش فعلاً یک طرفه است!

## از میان نامه ها

سر دبیر محترم نبرد خلق

با عرض سلام و آرزوی سلامتی و موفقیت برای شما و دست اندرکاران نبردخلق و همچنین آرزوی سرنگونی رژیم آخوندی. مطلب آقای سعید کرامت با عنوان «دلایل وارونه جلوه دادن واقعیتها توسط آقای نوری زاده»، مندرج در نبرد خلق شماره ۱۶۶ - اول فروردین ماه ۷۸، بنده را بر آن داشت تا چند سطر در باره آنچه در آن مطلب آمده خدمتتان ارسال کنم. لابد اگر مناسب باشد چاپش می کنید.

اگر درست فهمیده باشم مطلب آقای کرامت سه محور عمده دارد:

۱- موجودی به نسام علیرضا نوری زاده و خصوصیات او و از جمله صداقت او.  
۲- مسأله ایران رفتن رضا علامه زاده  
۳- میزان مشروعیت سنن حاکم بر جامعه ایران، بخصوص مشروعیت اسلام و شیعه

با اجازه شما در مورد موضوعات فوق یکی یکی مطالبی عرض می کنم.  
۱- در مورد موجودی به نام علیرضا نوری زاده باید عرض کنم که بنده سالیانست که هر وقت اسم او را می شنوم به یاد داستان فیل مولانا می افتم که در تاریکی هر کس با لمس کردن قسمتی از بدن آن حیوان در ذهنش از او تصویری می ساخت که فقط بخشی از واقعیت بود. تا چه وقت باشد که روشنایی باشد و چشم بینا تا همه ببینند که این جانور دو پا چقدر به درد موزه تاریخ اجتماعی می خورد.

و اما از مهمترین صفات او دروغ گویی و نان به نرخ روز خوری و خالی بندی است. به اینها البته نباید پررویی و بی پرنسیبی و وقاحت و فراموشکاری را نیز اضافه کرد. در باره او کافی است آدم از دوستانش بشنود که دیگر شبیه دشمنی و تشدد غرض هم مطرح نشود. البته هنوز فراموشمان نشده که از زمانی که هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور شد یکی از کسانی که در خارج کشور سنگ مدره بودن او و مدره شدن رژیم را به سینه می زد و از ایرانیان دعوت به رفتن به ایران و کمک به دولت می کرد او بود. البته در همان حال هر وقت کفه ترازوی قدرت به نفع خامنه ای سنگین تر می شد، او هم شروع می کرد به تعریف کردن از جنبه های عرفانی و سه تار زدن خامنه ای. در عین حال همیشه چند سطر را هم اختصاص می داد و می دهد به تعریف کردن از رابطه و دوستی قدیمی خودش با خامنه ای و پالوده خوردنش با هنری کیسینجر و رهنمود دادنش به یاسر عرفات و گل کوچک بازی کردنش با کلینتون و غیره. البته گاهی هم یادش می رود که به سن سال طرف مقابل توجه کند و یکدفعه ادعایی می کند که ... بگذریم. اجازه بدهید از یکی از دوستانش مطلبی را در باره او نقل کنم تا کمی بخندید. این مطلب در نشریه ای چاپ شده که نوری زاده هم در آن می نوشت. «می گویند یکی از خوانندگان معروف زمان شاه، خیلی از رابطه نزدیکش با شاه و دربار حرف می زد و از جمله گفته بود که روزی با یک پیکان برای اجرای کنسرت می رفته و دیرش شده بوده. عجله و شلوغی خیابان باعث می شود که با یک وانت تصادف کند. کار به دعوا می کشد و افسر راهنمایی سر می رسد و از راننده ها می خواهد که به کلانتری بروند. آن خواننده هر چه تلاش می کند که راننده وانت را راضی به رضایت کند موفق نمی شود. در همین حال یک رولز رویس در سمت مقابل خیابان پارک می کند و راننده اش پیاده شده و به طرف آنها می آید. خواننده مزبور طرف را می شناسد. او شخص محمدرضا شاه است. شاه با آن خواننده سلام و علیک گرمی می کند و جویای احوال می شود. خواننده داستان تصادف و کلانتری رفتن و عجله داشتن خودش را می گوید. شاه کلید ماشینش را به او می دهد و می گوید... چون تو با ماشین من برو به کنسرت برس، من عوض تو می روم کلانتری و قضیه را حل می کنم.» قابل توجه است همان شاه که گفتیم نوری زاده در تمام دوره ریاست جمهوری رفسنجانی از او به عنوان مدره و سازنده دفاع می کرد. اما وقتی بعد از هشت سال معلوم شد که رفسنجانی بر همه کارهای

تروریستی رژیم و از جمله ترور رستوران میکونوس نظارت داشته و در این هشت سال سرمایه های کشور را یسا به اقوام و آشنایان و یا به باد بی لیاقتی داده، نوری زاده اصلاً به روی نامبارکش نیاورد. به نظر بنده اگر آقای کرامت این فرد را به خاطر داشتن صداقت مورد انتقاد قرار می دهد، و به عبارت دیگر از چنین موجودی انتظار صداقت داشتن دارد، این ناشی از حسن نیت ایشان است و گرنه با کسی که پولهای مرحمتی رژیم را طیب و طاهر می داند نباید از این حرفها زد.

۲- در مورد رفتن رضا علامه زاده به ایران. به نظر بنده همین که نوری زاده از چنین عملی دفاع می کند بیانگر این است که رژیم آخوندی تا چه میزان روی این حرکت سرمایه گذاری کرده است. علامه زاده دیروز از ایران نیامده و حداقل بسیاری از روشنفکران با کارها و نوشته هایش علیه رژیم آشنا هستند. او پنهانده هلند است و هلند از اولین کشورهایی است که مسأله حقوق پناهندگان ایرانی را فدای منافع انزوا سیاسی رژیم کرده است. تعداد زیادی از پناهجویانی که هلند می خواسته آنها را به ایران برگرداند خودکشی کرده اند. حالا با رفتن علامه زاده به ایران، دولت هلند دستاویز جدیدی برای اخراج پناهجویان پیدا می کند. و به قول آقای کرامت، رژیم ایران هم «سفر علامه زاده را دستمایه ای برای تلاش در مورد کاهش انزوا سیاسی اش به کار خواهد گرفت». و این سفر «لبسه انتقاد اپوزیسیونی آزادیخواه علیه جمهوری اسلامی را کند خواهد نمود و در نتیجه این رژیم در داخل همچنان به سرکوب زنان، جوانان و خفقان در زمینه های دیگر ادامه خواهد داد و در خارج هم آرامش را از پناهندگان و پناهجویان خواهد گرفت.» اما با آن نظر آقای کرامت که نوشته اند، «بحث بر سر سر حق رفتن یا نرفتن کسی به ایران نیست، رفتن هر انسان به ایران و یا هر جای دیگر حق طبیعی اوست»، مخالفم. ایرانیانی که به عنوان پناهانده سیاسی در کشورهای اروپایی اقامت دارند، رفتهشان به ایران یک حرکت سیاسی است که معنی و مفهوم خاص خود را دارد و عملی است در جهت منافع رژیم آخوندی. بنابراین این دسته از هموطنان با توجه به مسئولیتی که نسبت به بقیه هموطنان دارند، مجاز و آزاد نیستند که هر وقت دلشان خواست به ایران بروند. تکرار می کنم که اصولاً دفاع فردی مثل نوری زاده از این موضوع نیز خود دلیل واضحی بر زشت بودن چنین عملی است.

۳- بنده یک فرد به اصطلاح لائیک هستم اما با این حال نسبت به سنن حاکم بر جامعه ایران و بخصوص اسلام و مذهب شیعه حساسیت خاصی دارم. بسیار تعجب می کنم وقتی می خوانم که آقای کرامت بدون ذکر مأخذ استناد اعلام می کنند که «حزب الله محصول سیاسی دین اسلام بخصوص مذهب شیعه است». این نیز ادعای بسیار بزرگی است که ایشان نوشته اند، «نیمی از جمعیت ایران زیر ۲۵ سال سن دارند. پنجاه درصد جمعیت را زنان تشکیل می دهند. این جمعیت از فوآنین، فرهنگ و حکومت اسلامی منتفر هستند. البته اگر می گفتند که بیش از ۹۰ درصد مردم ایران از رژیم آخوندی منتفر هستند، ادعای بی پایه ای نبود اما براساس ادعای ایشان اسلام مورد ادعای رژیم آخوندی همان اسلام اصولی است که بیش از هزار سال مذهب اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران بوده است. و اتفاقاً خود خمینی هم همواره خود را به نام اسلام و نماینده اسلام معرفی می کرد و می گفت هرکس با او مخالفت کند با اسلام مخالفت کرده است. جانشینان خمینی هم هنوز سعی می کنند با سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم کارشان را پیش ببرند. این وسط به این ترتیب لابد باید بپذیریم که اسلام مجاهدین نیز همان اسلامی است که آخوندها از آن دم می زنند. این به نظر بنده کم لطفی و بی انصافی بسیار بزرگی نسبت به کسانی است که بیش از ربع قرن با دو دیکتاتوری شاه و خمینی مبارزه کرده اند و هنوز هم بر سر ادعای خودشان در سر مبارزه تمام عیار با رژیم آخوندی ایستاده اند و بهایش را هم با گوشت و پوستشان می پردازند. کاش آقای کرامت در این مورد توضیح بیشتری می دادند و بحث خودشان را علمی تر مطرح می کردند.

لندن- حسین فرشیید

## - از میان نامه ها

مسائلی که جوانان با آن در ایران درگیر هستند

جوانی هستم ۲۲ ساله ساکن تهران به علت نبودن رفاه و سرگرمی، نه من بلکه هر جوانی در ایران با یک دختر دوست می شود و دوستی و صحبت کردن با او تنها تفریح برای ما جوانان است و این موضوع در مورد دختران نیز صادق است. من هم با دختری به نام مریم در ایران رفیق بودم. یک روز با هزار ترس و لرز قرار شد که بریم بیرون. مریم گفت برویم پارک جهان کودک، آنجا بسیجیان و مأموران نیروی انتظامی کمر گزیر می دهند و کمتر حضور دارند. با یک تاکسی رفتیم آنجا و بعد از کمی صحبت در پارک او برای من یک هدیه گرفته بود و خلاصه هر دوی ما شاد بودیم و خدا را شکر می کردیم که جای امنی را برای درد و دل و محبت و شناخت عواطف و روحیات یکدیگر پیدا کرده بودیم. در همین فکر بودیم که ۲ مأمور نیروی انتظامی مثل اجل معلق بالای سرمان ظاهر شدند. یکی از آنها من را کشید کنار و گفت چه نسبتی با این خانم دارید گفتم خواهرم است بعد از چند تا سؤال از من و مریم فهمیدند که ما دروغ می گوئیم به ناچار اصل قضیه را برایشان گفتیم. به هر زبانی با آنها صحبت کردم راضی نشدند ما را رها کنند، خواستم پول بدهم نمی دانم شاید مبلغش کم بود قبول نکردند و گفتند می خواهی رشوه بدهی، خلاصه خواستند به دستمان دستبند بزنند، انگار دزد گرفته بودند. به دروغ گفتیم تمام خانواده من بالا هستند، اگر من را این طور ببینند باعث آبروریزی من است، چون من و مریم در داخل پارک جنگلی جهان کودک که به صورت سراسیمگی تا اتوبان ادامه داشت و در سراسیمگی تمام درخت کاشته شده بود نشسته بودیم. چون فکر می کردیم داخل درختان از بالا و پایین دید ندارد پس امن است خلاصه راضی کردیم به من دستبند نزنند رفتیم بالا از سربالایی رسیدیم به یک راهی که در بالا مردم از آن عبور می کردند و آن طرفش (روبرو) زمین بازی بچه ها بود یک مأمور جلوی ما و یک مأمور پشت سر ما حرکت می کردند. یکی با اسلحه یکی با باتوم. رفتم کنار مریم گفت من می خواهم فرار کنم. گفت نه و ترسید که من را بگیرند وضع از این هم که هست بدتر شود. گفتم تو ترس، ناگهان مأموران ما را از هم جدا کردند و گفتن جلوی مأمور دولت هم خلاف می کنی، گفت من کاری نکردم فقط با او صحبت کردم. خلاصه بعد از این که جلوی رفتیم مأمور پشت سر من را صدا کرد، گفت چیه، گفتم بیا، او جلو آمد. ناگهان سریع یقه اش را گرفتم و حوشل دادم به سمت خلاف حرکت و شروع کردم به دویدن، اول ایست دادند اعتنا نکردم، صدای تیر شنیدم، فکر می کنم هوایی زدند مأموری که پرتابش کردم آمد. دنبالم از سراسیمگی به صورت سریع و خطرناکی پایین آمدم. چند بار لباسهایم به شاخ و برگ درختان گیر می کرد اما به هر طریقی بود خودم را به اتوبان رساندم در داخل اتوبان چند دقیقه ای دویدم برگشتم پشت سرم را نگاه کردم دیدم مأمور پشت سر من حدود ۳ یا ۴ متر با من فاصله دارد. و همین طور سنگ پرتاب می کند. اول خواستم کناری بایستم و بگیرم بزنم اما گفتم شاید مأموران دیگر پشت سرش بیایند. یک رنو کنار اتوبان ایستاده بود دو تا جوان مثل خودم در داخلش بودند گفتم داداش دستت درد نکند منو با ماشین ببر چند کیلومتر آن طرفتر پیاده کن اول ترسیدم من دوباره به فرارم ادامه دادم برگشتم دیدم آن مأمور دارد با رانندگان رنو صحبت می کند. رنو حرکت کرد به سمت من، نزدیک من که رسیدم درب عقب را باز کرد و گفت بپر بالا من سوار شدم و فرار کردم. در داخل رنو پرسیدم مأمور به شما چه گفت. آنها جواب دادند، او به ما گفت آن جوان دزد است و دارد فرار می کند آن را برایم بگیر ما هم گفتیم باشد الان می گیریمش خلاصه من را در میدان آرژانتین پیاده کردند من سالم رسیدم خانه. شب زنگ زدم خانه مریم، سؤال کردم بعد از این که من در رفتم چه شد، گفت مأموری که آمده بود دنبالت خسته و ناراحت برگشت و می گفت پدرت را در می آورم. من را بردند داخل یک مینی بوس حدود ۲۰ تا ۳۰ دختر و پسر مثل ما گرفته بودند و می خواستند ببرند تحویل کمیته وزراء (اداره مبارزه با مفاسد) بدهند من را در میدان سپیدخندان به خاطر نداشتن مدرک و همراه رها کردند، من هم آمدم خانه. حسین مزاکردی از تهران

## بحران یوگسلاوی

## جنگی ویرانگر - قربانی شدن مردم

«زورمندتران هر عصر همواره، گروهی کوچکتر و ناتوان تر را بر می گزینند تا نیروی پرخاصجوی ویرانگر نهفته در بن وجود آدمیان را بر سر آنها آوار کنند. یک بار به بهانه مذهب، یک بار به بهانه رنگ پوست یا نژاد، یک بار به بهانه خواستگاه و تبارشان و یک بار به بهانه آرمانهای اجتماعی و جهان بینی شان. هر بار به بهانه ای. شعارها و مناسبتها عوض می شود. اما روش کار یکسان است همواره؛ تهمت بستن و خوارداشتن و نابود کردن.»

وجدان بیدار - اشتفان تسوایک  
مترجم - سیروس آرین پور

بحران یوگسلاوی و کوزوو. همچنان ادامه دارد و هزاران انسان قربانی دو نیروی هژمونی طلب می شوند. از یک طرف ناتو به سرکردگی آمریکا و از طرف دیگر میلوسویچ رئیس جمهور یوگسلاوی و در این میان این مردم هستند که قربانی این جنگ ویرانگر می شوند. گزارشاتی که در رسانه های گروهی انتشار می یابد، حاکی از آن است که صدها هزار تن از مردم کوزوو در شرایط طوفان، برف و سرمای شدید در حال خروج از این منطقه هستند. موج انسانی خروج از کوزوو هر روزه ادامه دارد و پناهندگان کوزوو با کمبود لباس، غذا، دارو، وسایل گرم کننده و پناهگاه روبرو هستند. سخنگوی ناتو اعلام کرده که در حال آماده شدن اشغال زمینی کوزوو، توسط ۸۰ هزار سرباز، ظرف ۶ تا ۸ هفته آینده است. از هر گوشه و کنار داوطلبانی برای پیوستن به این جنگ بسیج می شوند. طرفداران میلوسویچ از گوشه و کنار جهان نیرو و امکانات بسیج می کنند و آلبانی تبارهای کوزوو در هر کجا که هستند برای پیوستن به ارتش آزادیبخش کوزوو داوطلب می شوند. پناهندگان کوزوو یک چشم جهانیان را بر روی فاجعه انسانی باز می کنند، اما چشم دیگر، هنوز نمی تواند وحشیگری طرف دیگر را ببیند. بسیاری از رسانه های گروهی که از سیاستهای انحصارات تسلیحاتی تغذیه می شوند، واقعیتهای این جنگ را پنهان می کنند. برای پناهندگان اشک تسامح می ریزند و چشم خود را بر نقض حقوق بشر در گوشه و کنار جهان می بندند. آمریکا و شرکای اروپایی اش سرکوب مردم کردستان ترکیه، مرگ و میر کودکان عراقی، کشتار و سرکوب در ایران، گرسنگی در آفریقا و ... را با دیده اغماض می نگرند. در این میان این انحصارات تسلیحاتی هستند که جیبهای خود را پر می کنند. خبرگزاری فرانسه روز ۲۸ فروردین گفت: «وزارت دفاع آمریکا با نهایی کردن طرحهای فراخوان نیروهای ذخیره و درخواست ۶ میلیارد دلار بودجه اضافی، زمینه ادامه حملات به یوگسلاوی را آماده می کند. در حالی که مردم و به ویژه پناهندگان آلبانی تبار کوزوو قربانی قدرت طلبی میلوسویچ می شوند، دولت‌های امپریالیستی و انحصارات تسلیحاتی، سلاحهای جدید خود را آزمایش می کنند. این جنگ نفرت انگیز باید خاتمه یابد. اگر یک میثاق بین المللی با تضمینهای کافی برای دفاع از دموکراسی و حق تعیین سرنوشت وجود می داشت، آنگاه جهان شاهد این صحنه های دلخراش نبود و مردم قربانی هژمونی طلبی قدرتهای بزرگ دیکتاتورهای منطقه ای نمی شدند.»

## مدیر کل جدید

## سازمان بین المللی کار

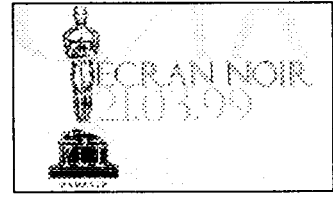
«خوان سوموایا، وکیل و دیپلمات شیلیایی، رسماً مدیر کلی سازمان بین المللی کار را عهده دار شد. به گزارش خبرگزاری رویتر از ژنو، «سوموایا» سال پیش به وسیله هیأت رئیسه سازمان بین المللی کار به این سمت منصوب شده و از روز ۱۳ اسفند ۷۷ در مسؤلیت جدید شروع به کار کرد. وی در بیانیه ای خواسته خود مبنی بر کسب اطمینان از فواید جهان شمولی این سازمان در تمام بخشهای جامعه را اعلام کرد. «سوموایا» افزود «ما از نظر بین المللی، با ارتقاء جوامع و اقتصاد آزاد موافقت کرده ایم، اما اگر عواید واقعی این سازمان برای مردم عادی به موازنه گذاشته نشود، این اتفاق نظر عملی نخواهد شد. مدیر کل جدید سازمان بین المللی کار که بیشتر دوره زندگی خود را در زمان حکومت نظامی در شیلی، در سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۹، خارج از کشور به سر برده، چندین سمت بین المللی داشته است. وی از سال ۱۹۹۰، سفیر شیلی در سازمان ملل بوده است. یکصد و هفتاد و چهار کشور در سازمان بین المللی کار که در سال ۱۹۱۹ تاسیس شده است، عضویت دارند. نمایندگان ای گروههای کارگری از کارفرمایی، ساختار این سازمان را تشکیل می دهند. سازمان بین المللی کار در سال ۱۹۶۹ به سبب تلاش برای از بین بردن بی عدالتی، جایزه صلح نوبل را دریافت کرد.»

## یادداشت سیاسی

بقیه از صفحه ۱

صیاد شیرازی یکی از منورترین چهره های ارتش رژیم بود که پس از به هلاکت رسیدنش، موجی از شور و شادی در میان مردم ایران و به ویژه مردم کردستان به وجود آمد. در این میان بعضی افراد و گروههای سیاسی در یک سلسله موضع گیریهای سخیفانه این اقدام مردمی را محکوم کردند. این افراد و گروهها مدعی شده اند که این گونه عملیات در جهت تقویت موضع جناح غالب رژیم و سبب افت جنبش مردمی و تخفیف تضادهای درونی رژیم می شود. این ادعا آنقدر سطحی و غیر واقعی است که حتی مدافعان آن را نمی تواند قانع کند. ظاهراً این افراد و گروههای سیاسی هنوز تجربه عملیات درخشان به هلاکت رساندن لاجوردی جلاد را مورد مطالعه جدی قرار نداده اند. در آن موقع نیز (البته در مقیاسی کمتر) همین ادعاها مطرح می شد، اما تجربه نشان داد که در این دوره از مبارزه، هر اقدام رادیکال و انقلابی، نه فقط سبب فروکش جنبش توده ای نمی شود، نه فقط جناح غالب رژیم را تقویت نمی کند، بلکه سبب توسعه هرچه بیشتر مبارزه توده ای و تشدید تضاد درون حکومت می شود. جنبش مردم قهرمان کردستان به خصوص جنبش مردم سنندج نشان داد که توده های مردم از چه راه و مشی سیاسی تأثیر می پذیرند و پیروی می کنند.

رویدادهای آینده سالی که در پیش است، یک بار دیگر نشان خواهد داد که مردم ایران در راه سرنگونی نظام ولایت فقیه و تمام دسته بندیهای درونی آن با گامهای استوار پیش خواهند رفت و بنابراین مدافعان جدی عملیات مسلحانه رزمندگان دلیر آزادی خواهند بود. □



## هفتاد و یکمین جشنواره اسکار

روز ۲۱ مارس امسال (اول فروردین ۱۳۷۸)، مراسم اعطای جایزه اسکار در هالیوود برگزار شد. پنج فیلم از طرف «آکادمی علوم و هنرهای سینمای آمریکا» در زمینه بهترین فیلم، کاندیدای دریافت اسکار شده بودند. نجات سرباز رایان (به کارگردانی استیون اسپیلبرگ)، خط قرمز باریک (به کارگردانی ترنس مالیک)، زندگی زیباست (به کارگردانی روبرتو بنینی)، الیزابت (به کارگردانی شکرایور) و شکسپیر عاشق (به کارگردانی جان میدن) در اسکار امسال به رقابت پرداختند. سازندگان این فیلمها، با صرف هزینه زیاد، برای برنده شدن تعداد بیشتری اسکار تبلیغات گسترده ای به راه انداختند. سرانجام شکسپیر عاشق با دریافت ۷ اسکار از جمله اسکار بهترین فیلم سال و بهترین بازیگر مرد بر چهار فیلم دیگر پیشی جست. پس از آن فیلم نجات سرباز رایان ۵ جایزه اسکار دریافت کرد.

در بخش فیلمهای غیر انگلیسی زبان (خارجی)، ۵ فیلم کاندید بودند. فیلم ایرانی بچه های آسمان به کارگردانی مجید مجیدی به عنوان اولین فیلم ایرانی در تاریخ اسکار، همراه با چهار فیلم زندگی زیباست (ایتالیا)، تانگو (آرژانتین)، پدر بزرگ (اسپانیا)، ایستگاه مرکزی (برزیل) کاندیدای دریافت جایزه در این بخش بودند که فیلم به یاد ماندنی زندگی زیباست، برنده جایزه اسکار در این بخش شد. این فیلم همچنین در زمینه بهترین فیلم سال نیز ۲ جایزه اسکار در زمینه بهترین بازیگر مرد و بهترین موسیقی را دریافت کرد.



یک صحنه از فیلم شکسپیر عاشق

شکسپیر عاشق که ۷ جایزه اسکار دریافت نمود، داستان مقطعی از زندگی ویلیام شکسپیر نویسنده سرشناس انگلیسی در قرن شانزده میلادی است. شکسپیر از طرف صاحب یک تئاتر برای نوشتن یک نمایش عاشقانه تحت فشار بود. اما وی اصرار می ورزید که باید در این زمینه تجربه ای کسب کند تا بتواند یک نمایشنامه موفق در باره آن بنویسد. سرانجام شکسپیر جوان عاشق دختری می شود و براساس این عشق، «رومئو و لولیت» را به رشته تحریر درمی آورد.

جشنواره جهانی اسکار، هر ساله در شامگاه روز اول بهار در لوس آنجلس برگزار می شود و در ۲۴ رشته به فیلمهایی که از طرف «آکادمی علوم و هنرهای سینمای آمریکا» کاندیدای دریافت اسکار شده باشند، جایزه می دهد. □

## ایاکازان انسانی منفور، کارگردانی بزرگ

امسال در هفتاد و یکمین جشنواره بزرگ اسکار در لوس آنجلس، به ایاکازان فیلمساز بزرگ، اسکار افتخاری به خاطر «یک عمر فعالیت هنری» داده شد. ایاکازان ۸۹ ساله، سازنده بیش از ۲۰ فیلم سینمایی است. از مهمترین ساخته های او، اتوبوسی به نام هوس، در بارانداز (دریافت کننده اسکار برای بهترین کارگردانی)، زنده باد زاپاتا، توافق شرافتمندانه (دریافت کننده اسکار به خاطر بهترین کارگردانی) است. ایاکازان در سالهای پس از جنگ و در جریان اتخاذ سیاست ضد کمونیستی که سناتور مک کارتیسم مبتکر آن بود با «کمیته تحقیق فعالیتهای ضد آمریکایی» همکاری کرد و حداقل ۸ نفر از دوستان و همکاران قدیمی خود را به عنوان کمونیست به این کمیته سرکوبگر لو داد. از آن پس از ایاکازان در جامعه سینمایی هواره با انزجار یاد شده است. بسیاری از برجسته ترین کارگردانها و بازیگران او را به خاطر این عمل زشت و تنفرآمیزش تحریم کردند. بعدها نیز ایاکازان نه فقط از این اقدام خود اظهار پشیمانی نکرد، بلکه به اشکال مختلف از کرده خود دفاع نمود.

امسال وقتی در هفتاد و یکمین جشنواره بین المللی اسکار، ایاکازان جایزه خود را دریافت می کرد، حدود نیمی از حضار در سالن به پا نخواستند و با سکوت خود به این اقدام گردانندگان اسکار اعتراض کردند. همچنین تعداد زیادی از روشنفکران، هنرمندان، سینماگران و نیروهای آزادیخواه در مقابل محل برگزاری اسکار اجتماع کرده و به این اقدام اعتراض کردند. بی شک ایاکازان کارگردانی بزرگ و سازنده فیلمهای با ارزشی است، اما او همچنین هنرمندی منفور است که اعترافش در «کمیته تحقیق» به مثابه یک لکه ننگ در تاریخ زندگی او ثبت شده است. تجربه ایاکازان همچنین باید برای آن دسته از هنرمندان ایرانی که آگاهانه یا ناآگاهانه به تعریف و تمجید از این یا آن یک از سران رژیم (در شرایط کنونی خاتمی) می پردازند، آموزنده باشد. همکاری هنرمندان با سرکوبگران هرگز فراموش نمی شود.

## چهارشنبه سوری، تخت جمشید و خامنه ای

- صمد یثربی

خبرگزاری رژیم اعلام نمود که: نخستین جشنواره علمی و فرهنگی «سوروز» در تخت جمشید روز دوشنبه ۲۵ اسفند ۷۷، آغاز به کار کرد. سید محمد بهشتی، رئیس سازمان میراث فرهنگی ایران در این جشنواره گفت: «در سوروز جاذبه ای است که رویدادهای مهم تاریخ را به هم پیوند داده و نسل جدید نمی تواند در مقابل این پیوند بی تفاوت باشد. غلامرضا صحرائیان استاندار فارس نیز در این مراسم در مورد تخت جمشید گفت: «سرسرای ورودی تخت جمشید که از آثار برجسته معماری جهانی است، دروازه ملتها نامیده می شود و نشان از دوستی ملتها دارد» وی در مورد تخت جمشید ادامه داد «دستانی که در پیکره های سنگی این سرسرا یکدیگر را می فشارند نمادی از نیکی و محبت و نشان دهنده دیدگاه سازندگان این بنا با شکوه و ایرانیان روزگار گذشته است». اما خامنه ای که می داند برگزاری این گونه جشنواره ها، آن هم در تخت جمشید پایه های ولایتش را هرچه بیشتر سست می کند در روز عید نوروز در مشهد، شدیداً به برگزاری جشنواره تخت جمشید و مراسم چهارشنبه سوری حمله کرد.

بقیه در صفحه ۱۴



## جنجال ایاکازان

- سعید کیوان

هفتادویکمین مراسم اهدای جوایز اسکار در آمریکا، امسال در شرایطی متفاوت با سالهای گذشته برگزار شد. در مراسم امسال از ماهها قبل، علاوه بر بررسی، نقد، نظر و حدسیات راجع به بهترین فیلمهای ساخته شده در سال گذشته، جنجال غیر معمول بر فضای هالیوود، رسانه های ارتباطی و در مجموع افکار عمومی مردم آمریکا حکمفرما بود.

از صبح روز ۲۱ مارس جمعیتی در حدود ۵۰۰ نفر، با در دست داشتن پلاکارد و پارچه هایی که بر روی آنها شعارهایی از قبیل «لیست سیاه را تطهیر نکنید» نوشته شده بود و بیشتر از نیروهای چپ و پیشرو و روشنفکر تشکیل می شدند، گرد آمده بودند. در مقابل، تعدادی در حدود ۶۰ نفر از راستها و معتقدان جدایی هنر از سیاست با شعارهایی مانند «کمونیستهای هالیوود باید معذرت بخواهند» در برابر آنها صف آرایی کرده بودند. این جنجال از ماهها قبل بر سر نظر هیأت تصمیم گیرنده جوایز اسکار، برای دادن آن به ایاکازان، به عنوان هنرمندی که در طول عمر خود در خلق آثار سینمایی موفق بوده است، به راه افتاده بود. این موضوع، تاریخ مک کارتیسم، اتفاقات و رویدادهای سیاسی دهه های میانی آمریکا را برای همگان بخصوص نسل جوان بازگو نمود. تاریخی که تقریباً به کمک وسائل ارتباط جمعی و سیطره آنان بر ذهن و افکار آمریکائیان به دست فراموشی کامل سپرده شده بود.

نوران سرکوب و حذف احزاب سیاسی از طریق فشار و خفه کردن صدای هر چیزی که رنگ و بوی چپ داشت، خود را در دوران مک کارتیسم به کمال رساند. در تاریخ ۱۰ آوریل ۱۹۵۲ در پی گسترده تر شدن جو خفقان و سرایت آن به هالیوود، ایاکازان در مقابل کمیته تفتیش کننده قرار گرفت و نام هشت تن از رفقای سابق خود که همچون خود او زمانی عضو حزب کمونیست بودند را لو داد. این عمل ایاکازان منجر به فقر و فلاکت کشانده شدن آن افراد شد. این در شرایطی بود که بسیاری دیگر از فیلمسازان و هنرپیشگان در برابر کمیته تحقیق مقاومت و مبارزه کردند تا جایی که زندگی حرفه ای و هنری خود را بر سر این ایستادگی از دست دادند و برخی دیگر رسماً زندان شدند. ایاکازان هرگز از این عمل خود رسماً عذرخواهی نکرد و همین موضوع او را در جامعه روشنفکران هالیوود بی اعتبار ساخت.

برای ایرانیان ایاکازان از طریق فیلم تاریخی «زنده باد زاپاتا»، با بازیگری مارلون براندو و آنتونی کوئین معروف شد. او همچنین فیلمهای «شرق عدن» با بازیگری جیمز دین و بسیاری دیگر را کارگردانی کرد. ایاکازان

بقیه در صفحه ۱۴

## خطاب به بالادستان!

چهارشنبه سوری، تخت جمشید  
و خامنه ای

## جنجال الیاکازان

- برشت

بقیه از صفحه ۱۳

بقیه از صفحه ۱۳

پیش از این دو بار به عنوان بهترین کارگردان، جایزه اسکار را به خود اختصاص داده بود. جایزه اسامی اعتراض و خشم جامعه پیشرو هالیوود و آمریکا را برانگیخت. الیاکازان زمانی که دیگر فشاراختناق از روی هالیوود برداشته شد همچنان مورد بی اعتنائی جوامع معتبر هالیوود همچون «مؤسسه فیلم آمریکا» و «سازمان منتقدان فیلم لس آنجلس» قرار گرفت که هر دوی این جوامع فیلمسازی، پیشتر از آن، از دادن هرگونه اعتبار و جایزه ای به کازان خودداری کرده بودند.

سرانجام به مدد اعتراض و فعالیت گروهها و انجمنهای پیشرو و روشنفکر آمریکا، مسائل و رویدادهای دوران مک کارتیسم طی ماههای اخیر تحت پوشش گسترده خبری قرار گرفت. گروههای معترض از صبح روز ۲۱ مارس، در مقابل در ورودی هتل محل برگزاری مراسم اهدای جوایز، صف کشیده بودند. خواست و پیام آنها علیرغم گزارشهایی مبنی بر به خشونت کشیده شدن تظاهرات در چند نوبت، کاملاً مسالمت آمیز بود. معترضان از مدعوین می خواستند که هنگام اهدای جایزه به کازان از جای خود بلند نشوند و او را تشویق نکنند. به گزارش لس آنجلس تایمز به تاریخ ۲۲ مارس ۹۹، هنگام گرفتن جایزه و پس از ایراد نطق کوتاه توسط کازان، تعداد بسیاری از جای خود برخاستند و او را تشویق کردند ولی تقریباً به همان تعداد بر جای خود نشستند و به عنوان اعتراض واکنشی نشان ندادند و در برخی موارد تعداد قلیلی همچون فیلمساز صاحب نام آمریکایی «استیون اسپیلبرگ»، با بروز واکنشی دوگانه، بر جای خود نشستند و دست زدند.

الیاکازان در آن شب هم از عمل ۵۰ سال پیش خود معذرت نخواست اما وجدان بیدار تاریخ یک بار دیگر نشان داد که نمی گذارد بی حرمتی به انسان به سادگی با ایجاد جوهای هیجان و افتخار و تشریفات با نام تجلیل از هنر تنها برای هنر و فقط به خاطر هنر رفع و رجوع شود. تاریخ، رمز و راز و پیام خود را از ورای دیوارهای بلند با مهر و موم تکنولوژیک وسایل ارتباط جمعی، به نسل جوان آمریکا رساند. این تنها الیاکازان نبود که در آن شب سرافکننده و شرمگین با جایزه ای در دست به پشت صحنه رفت بلکه بیش از او مک کارتیسم و تمامی راستها و مبلغان هنر برای هنر نیز رسوا شدند.

وی در مورد برگزاری جشنواره نوروز در تخت جمشید گفت: «این افتخار نیست که ما توجه مردم را به مکانهایی که در آن هیچ اثری از معنویت نیست و نشانه های طاغوت در آن وجود دارد، همچون تخت جمشید سوق دهیم».

خامنه ای در مورد چهارشنبه سوری که یکی از پایدارترین، مترقی ترین و انسانی ترین مراسم ایرانیان است به عنوان یک مراسم «خرافی» یاد می کند و می گوید: «در اسلام در مورد اینگونه مراسم خرافی و به دور از محتوای صحیح مطلبی بیان نشده است و برخی افراد نیاید به آن دامن بزنند». معلوم نیست در کجای اسلام از کامپیوتر، ماهواره، تلفن دستی، رادیو و تلویزیون و ... صحبت شده که خامنه ای و رژیمش هرلحظه از آن در جهت اهداف ارتجاعی خود استفاده می کنند. اما علت واقعی دشمنی خامنه ای با چهارشنبه سوری چیز دیگریست. چهارشنبه سوری، یک جشن شاد، پرتحرک، همراه با رقص و پایکوبی است. و آخوند مرتجمی مثل خامنه ای که صدها مراسم و اقدام خرافی را تأیید می کند، نمی تواند با اینگونه مراسم شاد و مردمی که پیام آور امید، عشق و زندگی است، موافق باشد. علاوه بر این مردم ایران و به ویژه دختران و پسران جوان میهن ما، پس از استقرار جمهوری اسلامی، هر ساله در شب چهارشنبه سوری، خشم و نفرت خود از رژیم ارتجاعی حاکم را به اشکال مختلف نشان داده اند. به طور مثال در همین چهارشنبه سوری گذشته، در سراسر ایران جوانان همراه با برگزاری مراسم چهارشنبه سوری به دادن شعار علیه سران رژیم پرداختند و به مراکز پاسداران و بسیجیان و ارگانهای سرکوبگر رژیم حمله کرده و آنها را به آتش کشیدند.

پاسداران رژیم این حرکت گسترده جوانان را مورد یورش و حمله قرار دادند و به گفته ی خود رژیم حداقل دو نفر کشته شده اند. خبرگزاری رژیم روز پنجشنبه ۲۷ اسفند سال قبل گزارش نمود که: «۶۱ ایرانی به جرم تحریک مردم به رقص در خیابان، در یک جشنواره سالانه در مشهد به ۱۸ ماه زندان و ۲۲۸ ضربه شلاق محکوم شدند». تلویزیون شبکه دو رژیم روز چهارشنبه ۲۶ اسفند سال گذشته می گوید: «تهران بزرگ دیشب در آخرین شب چهارشنبه آخر سال پر حادثه ترین شب تاریخ خود را پشت سر گذاشت. دیشب در مدت چند ساعت، ۹۶ حادثه ناشی از آتش بازی و ترقه در تهران رخ داد که دو نفر جان سپردند». روزنامه همشهری در همان روز می نویسد: «رسم دیرین چهارشنبه سوری نیز در حلقه همین آئینهای خردمندانه شکل گرفته است. بنابرین در آمیختن این آئینهای زیبا و دلپذیر که برگرفته از منش نجیب ملت بزرگ ایران است با هرگونه خشونت و دیگر آزاری (بخوانید حمله به پاسداران و بسیجیان) مغایرت دارد». این مطلب روزنامه همشهری قبل از سخنان خامنه ای چاپ شده است. باید به نویسنده روزنامه همشهری گفت که مسلماً اگر یک رژیم مردمی در ایران حاکم شود، مراسم چهارشنبه سوری در شادی و سرور برگزار می شود. اما با وجود نظام ارتجاعی ولایت فقیه که ولی فقیه آن این مراسم مردمی را خرافی اعلام می کند، مردم و به ویژه جوانان کشور ما از هر فرصت برای اعلام تنفر و انزجار خود به رژیم حاکم استفاده خواهند کرد. □

در آن نیمروز که در میان غریب توپها پیکر بی جان سرباز گمنام را به خاک می سپردند، از لندن تا سنگاپور، از کار دست کشیدند همه برای دو دقیقه کامل -از دوازده و دو تا دوازده و چهار- تا ادای احترام کرده باشند به سرباز گمنام.

حال! بگذارد تا یک بار برای همیشه نیز خواسته شود تا مراسمی همسان، این بار اما، به پاس «کارگر گمنام» در تمامی شهرهای این قاره های پهناور برگزار شود.

آن انسانی که در هیاهوی آمد - و - شدها چهره اش در نگاه هیچ کسی جای گیر نشد و سرشت ویژه اش را کسی در نیافت. و نام اش نیز هیچ گاه بر زبانی رانده نگشت؛ این چنین انسانی، آری! این «کارگر گمنام» است که می باید تا یادش با زیباترین آیینها و با ستایش گرانه ترین یادبودها و با ایستادن چرخهای کار از سوی تمامی بشریت در هر پهنه این سیاره یاد آورده شود.

از ترجمه انگلیسی اشعار سالهای ۱۹۵۶ - ۱۹۱۳ برتولت برشت. س ۱۲۹

مترجم: ب. محله



بایروت (آلمان) —

## گالری عکس و کاریکاتور

روز چهارشنبه سوم مارس به همت اعضای انجمن فرهنگی نبرد - آلمان یک گالری عکس و کاریکاتور به همراه میز کتاب در سالنی واقع در مرکز شهر بایروت برپا شد. این مراسم با استقبال بی سابقه از جانب مردم واقع گردید. تعدادی از کاریکاتورهایی که در این گالری به نمایش گذاشته شده بود کار فرهاد فرهانی بود و در آن به افشای جنایتهای رژیم جمهوری اسلامی پرداخته شده است. □

## فیلمهای انتخابی نبرد خلق

## \* اولیس گیز

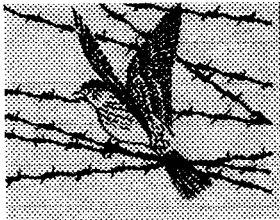
محصول مشترک یونان، فرانسه، ایتالیا  
رنگی و سیاه و سفید - ۳۵ میلی متری - ۱۷۷ دقیقه  
نویسنده و کارگردان: نئو آنجلوپولاس

## \* زندانی کوهها

محصول مشترک روسیه و قزاقستان  
رنگی، ۳۵ میلی متری، ۹۸ دقیقه  
کارگردان: سرگی بودوروف

## \* کوماسوترا

محصول هندوستان  
رنگی، ۳۵ میلی متری، ۱۲۰ دقیقه  
کارگردان: میرا نیو



### پاسخ به نامه ها

-خانم سیمین ایزامی و آقایان علی برازجانی، امیر صالحی، حافظ میکیلانی، علیرضا پالیزوان، علی نسب، بهروز، احمد شهبازیان، آزادی، فرامرز حق اشتراک شما دریافت شد.

-آقای خشایار از کالفرنیا ۱۰۰ دلار کمک مالی شما رسید. -آقای منوچهر بی غم از بلژیک و آقای مسعود علیزاده از هلند، نشریه شما برگشت خورده است.

-دوستان عزیز: خانمها مفیدی از آلمان، رویا از آمریکا و آقایان منوچهر مرعشی از هلند، بهرام شهریور از سوئد، کارت تبریک شما رسید. متقابلا عید نوروز و جنبش بهاری را به شما تبریک می گوئیم.

- آقای علی صیادمنش از آلمان، مطلب شما با عنوان «غم نامه» در شماره آینده درج خواهد شد. از همکاری شما با نشریه تشکر می کنیم.

- آقای مرادخانی، شعر شما دریافت شد امیدواریم که بتوانیم در فرصت مناسب آن را چاپ می کنیم. در مورد نرسیدن نشریه، رسیدگی خواهد شد.

- آقای مرعشی مطلب شما با عنوان «راهی که آغاز شده است» دریافت شد. در شماره آینده درج خواهد شد. از همکاری شما با نبردخلق تشکر می کنیم.

- آقای صبری حسن پور از هلند تبریک شما به مناسبت سال نو دریافت شد. ضمن تشکر، عید نوروز و جنبش بهاری را به شما تبریک می گوئیم.

- آقای ب. محله مطلب شما با عنوان «کابرابل، معمار انقلاب ضد استعماری گینه بیسائو...» دریافت شد. ضمن تشکر، در شماره های آینده چاپ خواهد شد.

- آقای فرهاد فرهنگی از آلمان، شعر شما با عنوان «هدف» دریافت شد. به دلیل طولانی بودن موفق به چاپ آن در این شماره نشدیم.

- آقای نصرت الله آهنگری مطلب شما در باره سیاهکل دریافت شد. از همکاری شما با نبردخلق تشکر می کنیم.

### معرفی کتاب —

### تداوم

تداوم، گنگتویی است با مهدی سامع که در آن به مسائل زیر پرداخته شده است:

- از کجا می آئیم
- تاریخچه سازمان
- نظری کلی بر انشعابهای درون سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
- سوسیالیسم - مرگ و تولدی دیگر
- پایه های سوسیالیسم در قرن بیست و یک (مبانی منشور سازمان)
- زن فدایی
- مبارزه مسلحانه
- ما و شورا
- وحدت و جبهه وسیع
- سفر به آمریکای شمالی
- تداوم

قیمت کتاب معادل ۲۵ فرانک فرانسه، ۷ مارک آلمان و ۵ دلار آمریکا است.

برای دریافت کتاب با ارسال قیمت آن با آدرسهای آلمان، هلند و آمریکا مکاتبه کنید.

### NABARD - E - KHALGH

Organ of the  
Organization of Iranian People's Fedayee Guerrillas  
Executive Editor: Zinat Mirhashemi

Published by :  
NABARD CULTURAL ASSOCIATION

No : 167 22. April . 1999

NABARD B.P 20 91350 Grigny Cedex / FRANCE ***	NABARD Postbus 593 6700 AN Wageningen HOLLAND ***
---	---

NABARD P.O Box 10400 London N7 7HX ENGLAND ***	NABARD Post fach 102001 50460 Koln GERMANY ***
--	--

NABARD P.O Box , 3801 Chantilly, VA 20151 U.S.A ***	NABARD Casella Postale 307 65100 Pescara ITALIA ***
---	---

E.Meil:  
nabard@club-internet.fr  
nabard@hotmail.com

صفحه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران  
در روی شبکه اینترنت  
[http:// www.fadaian.org](http://www.fadaian.org)

### نبرد خلق

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

مدیر مسئول : زینت میرهاشمی

چاپ : انجمن فرهنگی نبرد

نبردخلق ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و بیان کننده نظرات این سازمان است. اما بدیهی است که از چاپ مقالات و مطالب فعالین سازمان و جنبش مقاومت و صاحب نظران و نیز ترجمه مطالبی که حجم نشریه اجازه می دهد و اطلاع از آن مفید است، خودداری نمی کند. مطالبی که با امضای افراد در نبردخلق چاپ می شود، بیان کننده نظرات خود آنان است که ممکن است با نظرات سازمان منطبق، همسو یا اختلاف داشته باشد. سرمقاله نبردخلق (با نام و یا بدون نام) بیان کننده نظر سازمان است.

برای تماس مستقیم با نبردخلق و اشتراک آن، با آدرس زیر تماس بگیرید.

NABARD  
B.P 20  
91350 GRIGNY CEDEX / FRANCE

### فرم اشتراک نبرد خلق

Name : .....

Address : .....

بهای اشتراک سالانه نبردخلق

۷۵ فرانک فرانسه	اروپا
۱۸ دلار آمریکا	آمریکا و کانادا
۷ فرانک فرانسه	تک شماره

حساب بانکی سازمان

SOCIETE GENERAL	نام بانک :
BOULOGNE - S - SEIN	آدرس بانک :
FRANCE	
03760	کد گیشه
00050097851	شماره حساب :
Mme. Talat R.T	نام صاحب حساب :

### اعدام جوانان اهل تسنن

رادیو اسرائیل در برنامه روز ۲۸ فروردین امسال گفت: «جامعه اهل سنت ایران که دفتر آن در لندن قرار دارد، امروز با انتشار بیانیه یی اعلام کرد، در روزهای اخیر دو جوان سنی مذهب در ایران اعدام شدند. اسامی جوانان اعدام شده؛ خدابخش صلاح زهی فرزند حسین ساکن منطقه (کورناک) از توابع ایرانشهر در استان سیستان و بلوچستان، که بعد از دو هفته شکنجه اعدام شده و انور مبارکی فرزند مولوی عبدالحق از توابع ایرانشهر، که در حالی که سرباز ارتش بود، توسط یک افسر شیعه در یک برخورد لفظی هدف رگبار گلوله او قرار گرفته است.

### تظاهرات ۸۰ هزار نفر

### کردهای ترکیه

دهها هزار نفر در بن پایتخت آلمان گرد آمدند، تا دست به تظاهرات زنند و خواستار دموکراسی بیشتر در ترکیه و آزاد ساختن عبدالله اوج آلان رهبر شورشی کردهای ترکیه شدند. پلیس آلمان می گوید، حدود ۸۰ هزار نفر برای شرکت در این تظاهرات که سراسر دیروز به طول انجامید، در بن اجتماع کردند. رادیو آلمان ۲۹ فروردین ۷۸

### لغو همیشگی مجازات اعدام

### در ایتالیا

روز ۲۶ فروردین امسال، مجلس نمایندگان ایتالیا، با اکثریت آراء، قانون لغو همیشگی مجازات اعدام در این کشور را تصویب کرد.

## ارس

### در شبکه جهانی اینترنت

<http://members.tripod.com/~ARAZ/index-1.html>

نبردخلق را مطالعه کنید.

از اخبار ورزشی روز مطلع شوید.

گفتگو و تبادل نظر زنده با دیگران

## سرلشگر علی صیاد شیرازی به هلاکت رسید

صبح روز ۲۱ فروردین امسال، سرلشگر علی صیاد شیرازی، جلاذ مردم کردستان، عامل تصفیه و اعدام بسیاری از پرسنل مردمی ارتش و قاتل هزاران مجاهد خلق، به وسیله واحدهای عملیاتی مجاهدین خلق به هلاکت رسید. صیاد شیرازی منفورترین فرد در ارتش ضد مردمی رژیم ولایت فقیه بود. وی از همان ابتدای انقلاب به اقدامات سرکوبگرانه در کردستان پرداخت و نقش مهمی در سرکوب مردم کردستان و حمله به زنان و کودکان و مردم غیر نظامی داشت. صیاد شیرازی در طول زندگی ننگینش در نظام ولایت فقیه بسیاری از مجاهدین خلق و رزمندگان دلیر راه آزادی را به شهادت رسانده است. در گذشته وی بارها در رادیو و تلویزیون رژیم به جنایتهای خود اعتراف کرده است. اعترافات وی نشان می دهد که بر طبق کنوانسیون ژنو، او جنایتکار جنگی بود که در انجام جنایت و خدمت به ولایت فقیه، هیچ حد و مرزی نمی شناخت.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پیروزی رزمندگان دلیر مجاهد خلق در این عملیات قهرمانانه را به مردم ایران و به ویژه به مردم کردستان و تمامی رزمندگان ارتش آزادیبخش ملی ایران و خانواده های شهدا تبریک می گوید.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

۲۳ فروردین ۷۸

## اعتراف صیاد شیرازی به جنایت

...راه افتادند از سر پیل ذهاب و گردنه پاتاق و کردند و اسلام آباد و کرمانشاه ... ببینند تا میدان آزادی و بگویند ما قهرمانان خلق هستیم ... از شب ورود اینها تا آخر به درک واصل شدنشان بین گردنه چهارزبر ... حضور داشتم. یک دفعه دیدیم منافقین پلیدی که ما تک تگشان را دنبال می کنیم تا آنها را به سزای عملشان برسانیم، حالا صد تا صد تا از کشته هایشان، پشته درست می شود به دست ما... (مصاحبه تلویزیونی رژیم با صیاد شیرازی - ۶ مرداد ۷۷)

## لغو سفر خاتمی به فرانسه،

سرانجام به علت اعتراض گسترده ایرانیان در سراسر جهان و پس از آن که بیش از ۵ هزار تن از ایرانیان در ایتالیا با شعار «سرگ بر خاتمی» از رئیس جمهور ارتجاع استقبال کردند، و به علت این که دولت فرانسه تسلیم شانتاژهای رژیم آخوندی نشد، دفتر خاتمی امروز اعلام کرد که سفر خاتمی به فرانسه در تاریخ پیش بینی شده انجام نمی شود.

دفتر آخوند خاتمی علت این امر را عدم توافق با دولت فرانسه در زمینه رعایت شئون و آداب اسلامی و ملی اعلام کرده است. آنچه مسلم است مهمترین خواست رژیم جمهوری اسلامی از دولت فرانسه عدم اجازه به نیروهای مخالف رژیم برای برگزاری تظاهرات بوده است.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران از این که دولت فرانسه تسلیم شانتاژ آخوندها نشده استقبال می کند و آن را یک امر مثبت و قابل تقدیر می داند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، تعلیق سفر خاتمی به فرانسه را یک پیروزی بزرگ برای مردم ایران و هموطنان در خارج از کشور می داند و این پیروزی را به عمو ایرانیان و تمامی کسانی که برای لغو این مسافرت تلاش کردند، شادباش می گوید.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

۹ فروردین ۱۳۷۸

## به یاد رفیق علی چراغی

توضیح: زندگینامه این رفیق شهید توسط یکی از رفقای فدایی اخیراً به دستمان رسیده است.

رفیق علی چراغی، فرزند خلیل، در سال ۱۳۴۰ در یک خانواده فقیر کشاورز در روستای باد محمود از توابع تکاب به دنیا آمد. از همان دوران کودکی متوجه شکاف بزرگی بود که زندگی او از توانگران که همه چیز در اختیار داشتند را مجزا می ساخت. در دوران کودکی، هم در آموزشگاه تحصیل می کرد و هم به منظور کمک به پدرش به مزرعه می رفت و دوش بدوش او کار می کرد و بعدها نیز با مرارت فراوان وارد دانشسرای تربیت معلم شهرستان خوی شد.

در جریان قیام بهمن ۵۷ در صف هواداران سازمان پر افتخار چریکهای فدایی خلق ایران فعالیتها سیاسی خود را شروع کرد. بعد از اتمام تحصیلاتش در دانشسرا، به استخدام آموزش و پرورش در آمد و در روستاهای اطراف تکاب، همزمان با شغل معلمی به تبلیغ و ترویج شعارها و اهداف سازمان در میان کارگران و زحمتکشان شهر و روستا مشغول بود. رفیق علی به خاطر سابقه نیک و داشتن اخلاق انقلابی، محبوبیت ویژه ای در میان روشنفکران و اهالی منطقه داشت.

رفیق علی در تاریخ ۱۰ تیر ۶۵ توسط دو نفر از مأموران اداره اطلاعات تکاب به نامهای قدرت عابدی و محمد محبوبی با اتوموبیل پیکان سفید رنگ همان اداره روبرو می شود. در مراجعه والدین رفیق به ارگانهای امنیتی رژیم، آنها اظهار بی اطلاعی میکنند. دو ماه بعد عده ای پاسدار مسلح خود را مأمورین سپاه مهاباد معرفی کرده و به بازرسی از منزل ایشان می پردازند و اظهار می دارند علی در مهاباد دستگیر شده و آنجا زندانی می باشد. پدر پیر رفیق علی جهت ملاقات با فرزندش بارها به زندان مهاباد مراجعه می کند ولی هر بار به عللی اجازه ملاقات به او داده نمی شود. تا این که در فروردین ۶۶، در پی مراجعه والدین رفیق علی به زندان مهاباد، مقامات زندان وسائل شخصی او را تحویل داده و می گویند فرزند شما در اثر خوردن الکل در زندان فوت کرده است. آنها در اطراف شهر مهاباد، قبر کهنه ای را به آنها نشان داده: ادعا می کنند علی در آنجا مدفون است. شب هنگام پدر داغدیده جهت صحت و سقم مسأله، نبش قبر کرده و اثری از جنازه در آن مشاهده نمیکنند. بعد از آن به مقامات رده بالای رژیم منفور آخوندها شکایت می کند، حتی با منتظری، میرحسین موسوی، موسوی اردبیلی ملاقات حضوری کرده و شکایت خود را مطرح می کند ولی هیچ نتیجه ای نمی گیرد. بنا به اطلاعات موثقی که در دست داریم رفیق علی تا آخرین لحظه شهادت در اداره اطلاعات تکاب، تحت شدیدترین شکنجه ها قرار داشته و هیچگونه اطلاعاتی هم به مزدوران رژیم نداده است. در شکنجه و قتل رفیق علی چراغی، مزدوران اطلاعاتی رژیم در تکاب قدرت عابدی، محمد محبوبی، علی درفشی، منصور فتحی، کیکاووس پادبان و سید روح الله حسینی نقش ویژه ای داشته اند. حتی به خاطر شناسایی و دستگیر رفقای ما در تکاب به همین مزدوران درجه تشویقی داده شده است.

زنده باد یاد فدایی شهید رفیق علی چراغی

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

زنده باد سوسیالیسم

۲۵ مارس ۹۹

## شهادت فدایی - اردیبهشت ماه

رفقای فدایی: کاظم سعادت - بهروز دهقانی - خلیل سلمانی نژاد - شیرین معاضد (فضیلت کلام) - هادی فرجاد پزشکی - عبدالله پنجه شاهی - علی اکبر (فریدون) جعفری - مرضیه احمدی اسکویی - هیبت الله بهرامی - محمود نمازی - لادن آل آقا - مهوش حاتمی - مهدی حاتمی - محمدرضا و احمدرضا قنبرپور - فرزاد دادگر - حبیب برادران خسروشاهی - عزت غروی - نادر شایگان شام اسبی - ارژنگ و ناصر شایگان شام اسبی - فرهاد صدیقی پاشاکی - هوشنگ اعظمی لرستانی - تورج اشتری تلخستانی - مسعود دانیال - فرشته گل انبریان - قربانعلی رزگاری - جهانگیر باقرپور - رضا نعمتی - بهروز ارمانی - اسماعیل عابدی - زهره مدیرشانه چی - حسین فاطمی - میترا بلبل صفت - علیرضا باصری - مریم پنجه شاهی - نسرن پنجه شاهی - حبیب الله مومنی - منصور فرشیدی - محمود خرم آبادی - مصطفی حسن پور اصیل - فریده غروی - کمال کیانفر - حسن رفعتی - احسان الله ایمانی - غلامحسین خاکباز - ربیعا علی پناه فرد و مقصود بیرام زاده از سال ۵۰ تاکنون، به دست رژیمهای شاه و خمینی به شهادت رسیدند.

## اطلاعیه

در تاریخ سه شنبه ۱۶ مارس ۱۹۹۹ پلیس فدرال آمریکا طی بیانیه ای از دستگیری شماری از ایرانیان در لس آنجلس و نوادا خبر داد و متعاقب این خبر، تمامی وسایل ارتباط جمعی در کالیفرنیا و اکثر مطبوعات آمریکا به پوشش خبری آن پرداختند. در بیانیه اف بی آی و اخبار مطبوعات و رادیو تلویزیونها این طور ادعا شده بود که یک باند جاعل مدارک برای گرفتن ویزای ورود به آمریکا که بسیاری از اعضای سازمان مجاهدین خلق را به صورت غیر قانونی وارد خاک ایالات متحده کرده است، شناسایی و دستگیر شده اند.

از نحوه ساختن خبر، مرتبط کردن افراد دستگیر شده با سازمان مجاهدین و به کار بردن کلمات مبهم و ساختن جعلیات تاریخی همچون دست داشتن مجاهدین در گروگانگیری سفارت آمریکا در تهران در سال ۷۹، شکی باقی نمانده که در کنار هم قرار گرفتن این لاطائلات تصادفی نیست و توطئه ای علیه مقاومت ایران در کار است.

طرفداران جناح ایران گیت در حکومت آمریکا که خواهان ایجاد ارتباط با رژیم جمهوری اسلامی و برقراری معامله های اقتصادی با این رژیم جنایتکار هستند، در وحشت از نفوذ مجاهدین در میان نمایندگان کنگره و سناتورهای آمریکایی، برای مخدوش کرده چهره مجاهدین در میان مردم آمریکا و بالمال نمایندگان کنگره به جعل این خبر آخوند پسندانه پرداختند. در پی این واقعه، نمایندگی شورای ملی مقاومت در آمریکا با صدور چندین اطلاعیه هرگونه دخالت و ارتباط با این موضوع را تکذیب کرده و شکایات قانونی را علیه عاملان این توطئه به اجرا گذاشته است.

متأسفانه برخی از مطبوعات و رادیو تلویزیونهای ایرانی مقیم جنوب کالیفرنیا علیرغم آگاهی از عدم ارتباط افراد دستگیر شده با سازمان مجاهدین خلق به طرق مختلف سعی در واقعی نشان دادن این اتهامات مجسول و مخدوش کردن اذهان ایرانیان نموده اند.

فمالمین سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - کالیفرنیا ضمن محکوم کردن این توطئه علیه سازمان مجاهدین خلق، از این رسانه ها می خواهند که اگر ریگی به کفش ندارند و اگر آنها نیز همصدا با جریان ایران گیتتیا خواهان ارتباط با رژیم آخوندی حاکم بر ایران نیستند، برای روشن شدن حقیقت، واقعیات را منعکس کنند.

فعالین سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - کالیفرنیا

۲۱ مارس ۱۹۹۹